

۷۸۶

شرح فارسی حزب الیمی
مصنفه شاه ولی الله
دهلوی

آغا رحمدانی

۸۵، ۱۲، ۲۴

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۸۲۴۶

۵۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: هجوع اربع ربيع الثانی

تلف: ۵۰۰ و ۱۰۰ محمد زکریا

رجم: ۱۸۲۴۶

نارۃ قسمة

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۲۴۶

۵۱


کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: *توضیح الجمع بین المذاهب*

مؤلف: *سید علی محمد حسینی*

مترجم: *...*

شماره قفسه: *۱۸۲۴۶*



جمهوری اسلامی ایران

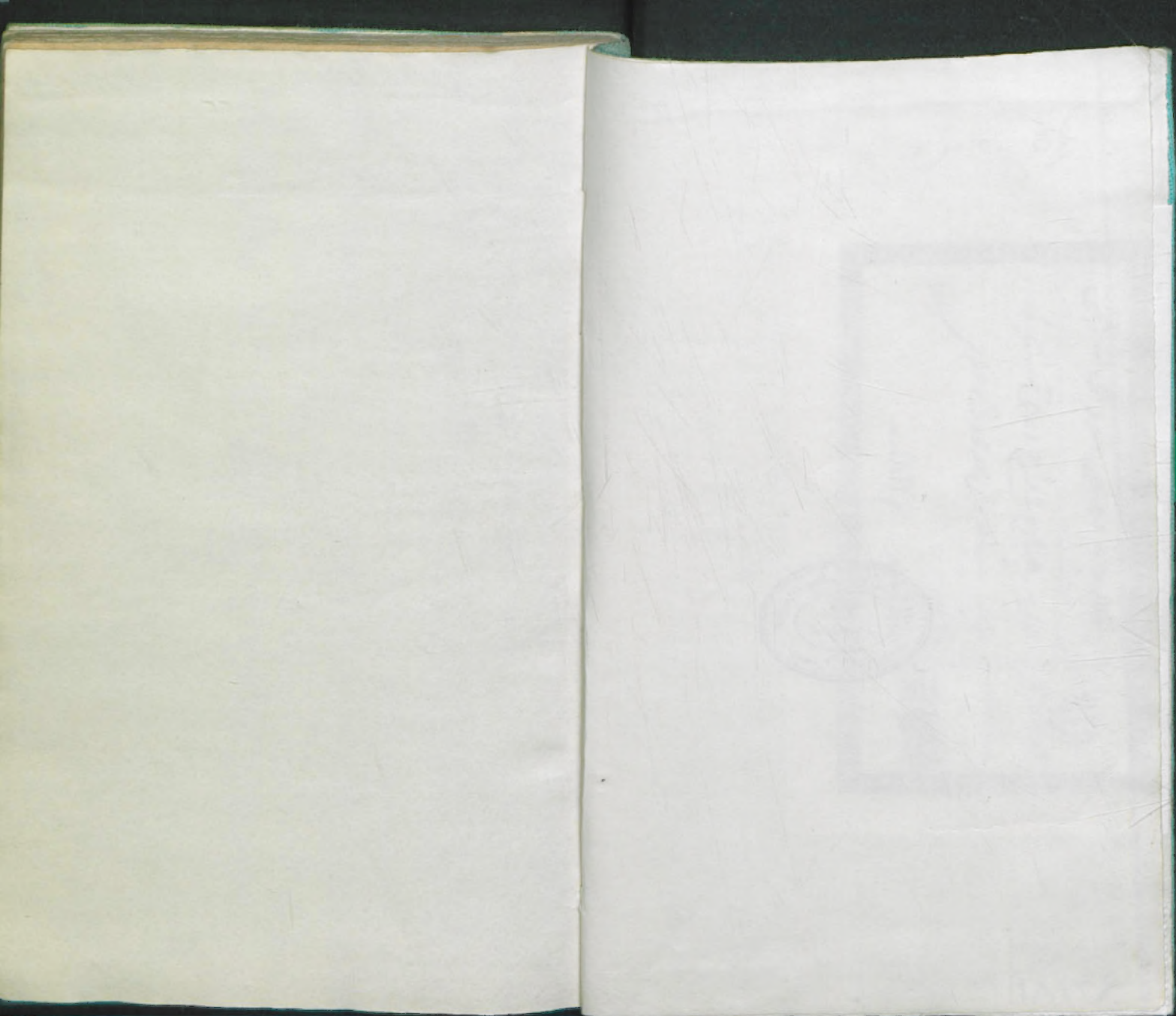
مشارکت کتاب

۲۰۹۴۱۱

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۲۴۶

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰







۱۸۲۴۶
۲۰۹۴۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسول محمد
الله وصحبه اجمعين اما بعد فيكون في حق الله عفي عنه ان كل جنة
که از سحاب الهام بر دل این فقیر ریخته در آشی خواندن حزب الجوه
ست مشهور از علمات شیخ عظیم القدر ابو الحسن الشاذلی قدس الله
سره مسطور مسجی امواع مشتمل بر مقدمه و مقصد و خاتمه حسنا الله
ونعم الوکیل و قله مشتمل بر نکته چند که بدانستن آنها معرفت معانی
حزب الجوه خصوصاً و معرفت کلمات عارفان عموماً آسان شود هماغه
اولی در معرفت کمال تدبیر و انبی لمیته استجاب دعا کرده که حزب الجوه نیز
از انجمله است واضح شد از معارف عظیمه که شوق بسیار دارد یکی آنست که خدای
تعالی ۹۰ حزب که است بی نهایت است کلیات آنها مختصر مشیقه در چهار انواع
کمال ابداع و خلق و تدبیر و تدلی و شرح این مراتب را بعد از ترغیب فیض
جست اینجا رز از علم تدبیر بر بایم بعد از ان شعبه از تدلی که آن شعبه از اعظم
شعبات تدلی است بآن سخن کنیم زیرا که قصد اول اینجا دو چیز است لمیته استجاب
دعا که این حزب از ان قبیل است و بیان قابلیت محبت شیخ ابوالحسن از میان
تجلیات چون نقس رحمانی منبج شده اول خبری که در نقس رحمانی ظاهر گشت
تجلی اعظم بود که مثل خطوط شعاعیه قهر خور در جمیع اطراف ظاهر شد بعد از ان
در مرتبه عقل می باشد بعد از انی در و منکس شدن کرم و بقدر قابلیت موده
استعدادات منبجده آنطور منکس جمیع قوا و لوازمها موده بعد از خبر بر می آمد
و چون طبایع شته علییه و عقلیه تحقیق شدند این جمیع کشته حاجتی
دیگر نمیداد المبادی مثل آورد و ان حاجت آنست که همه این حقایق متکثره و جده

بجودت

و احاطه تقریباً بین القضا لایان تصرف می نمایند و بطا هر مشوب می گردد باین نقس
خدا که بیکه که زراعت میکند و او ۹۰ زارع میگویند زمین پاک باطبع منبت
ست و خبر نبات خود تولید مثل خود قله به خوانان و اب بای صیه رویانده
نبات این بیچاره بعد کرد که او ۹۰ زارع گویند آری تقریب بعضی شرط وجود
مراد میکنند و همان قدر نام زراعت چهار میگرد بر میان صورت جمیع نباتات
عالم ۹۰ قیاس باید کرد خاصیت طبایع متحقق است و نور تدبیر در میان و رشت
تأثیر قدرت و جویبه سیده کردن بسبب قال الله تعالی انهم لم یختر ثقیلاً
توزیع عن نام غنن الزارعون و در ذکر حراست و فعل ایشان و زراعت
در فعل الهی نکته الیت پس قیاس فقه بر قله مختصر نقس صاحب ارشاد شدیدی
در ریک اتفاق و خود در خودی ملید و از مبدی انبیاض بلان حال طلب خیر
و کار جمیع قوم نیز نگید آن طلب میکنند و آن حال رشت و فعال ظل خود صفر
پس بلان عجز میگوید فقیهنا و انضنا و سخنهای هذا الجهر الخیر بر است و کلیه
زرات بخود خبر است از همه اتع و جمیع افراد مختلفه اندر ثار و طلب خیر
بیا به تمیم میکنند که سخنهای این محو و سخنهای این محو و از انجمله عاریت منکران
و مناققان طریقه خود و دعای سید برای خلاصان خود و انانکه تمهید این چند
شده اند که الشیخ فی قوم کمالی فی امت بر حون خدا تعالی او ۹۰ از ورثه انبیا
برای ارشاد خلق انصاف فرماید در دل او داعیه ارشاد و زور میبرد و سعی او طریقه
بر میا میکند و خدا نواده بر وی مجتمع میگردانند و انرا که مهندب شود بطریقه او صوت
و عکسها کند بر است او منصور و معان و موفق میگردانند و هر که منکر و معاند طریقه
او یا منافق و عاشق که نکو کردی بشهادت بهم رسانند خود را سرگشته و از کار مانده
می گردانند گاه باشد که این معنی در لوح ذهن او شمع شود و موافق خبر عادت
الد از و طلب دعا کنند بیکبار در مقابل اعدا طریقه ای است بر زبان حکم کرده

و بعد از این

پنج آیه از قرآن که بر نزول قرآن حکم است بر انصاف انبیاء و رسوخ او در سالت
 و هدایت صراط مستقیم و مشی به حق آن انزال و ارسال از حضرت الهی و محبت
 ناقصا هر محبت مصلحت راه نمودن قوم که در باریه خلل و غفلت افتاده اند
 و بقوت خود نمیتوانند از ان مهلكه خلاص شدی خوانند و بطریق مقابله
 معامله خود و قوم خود مستحق عیانند از ان جهت بر تشریف انجاء و کردن
 ایشانرا با غلغل خدایان الهی بن و ششم و کوش و دل ایشان از کمایید
 که بر نسبت این ولی اندیشند بیک ساحت حق و چون در محاربه آیند روی
 ایشان را بشکل پریشان و غبار ذل و حقارت بر زوایشان نشاندن می
 کار و برای عجز از اهل طریقه خود که در میان خود فتنه کرده میخواهند که در لوق
 طریقه او را بر نیز ترک نمی و طایفان یک بر دیگر مصالحت مینمایند پس تدارک
 میکنند پس و القرآن حکیم الحواری دیگر مخلصان و اتباع خود و در ضمنی
 خود یکی که در وایش عزاد صحت خود آورده بنیایب ایشان تصریح و اظهار
 می و رز و بکلیه جمیع مصلح دین و دنیا برای ایشان بجهت همت استعدا
 مینمایند میگوید انصرافا فاما کثیر الناصرین الحواری المدد و مسند دعا و التعداد
 امور طایفه برایشان مختلف شده اند بر سه درجه مبتدیان که جمیع محبت
 نموده اند بر ای که در مدر السوات و الارض و اشیات قدرت کامله او و عظیم
 تمام او و نور سر قدرت و تخیل حوادث در نقطه قدر عینه از لایه برایشان علی
 وجه با مشکشف شده در سوال مبالغه مینمایند و برای هر حاجت روی همت
 بجانب غیب برود و اندوایح کار از حد میکند و مانند و طائفه متوسط بر قدر
 برایشان مشکلف میشود و کثرت حوادث و برشته ها و موجب مر لوط می بینند
 و بان رشته ها تر تنه ها می کشند و اعدا گشته لازم مایهت و وجه مطلق و تقصیر
 مخفوم طبعیت کلید مینمایند گویا یک نقطه بسیطه بر جبهه بالید یک کره عظیمه

میباشد و منطقه و محور و قطبین بطریق موجب از طبیعت کرده بر روی کار اند و طبیعت
 آن که حرکت خاصه به طرافت و آن حرکات مختلفه بود مدت نوعیه یکی شده
 بمقتضای صلا و آداب و حرم از دما باز کشید و بهمان نکته از کشیدند که حسینی
 سوسو علیه عجالی و خاصه انجاء باقی علم تفصیل مشرف شد که معلول و لابد است از
 علت نام و آن در حق حادث خبر امور متعدد نیست و اندیشه بعضی از ان قبیل که در این
 با حقیقات فوارات الانفس ملقب میکنند و بعضی خواص طبعیه اگر چه سطوح و محبت
 در حقیقت امر همه یکسان باشد این اختیارات را یکجائی است صرف از مبدأ
 فیاض بطریق و موجب برآمده گویا در خود بجهت کوه خورد و اجس و داعیه وارده
 مشکلف شده است مانند عجالی که از دریا جوشیده باشد یا از آتش یا بخ یا حرف نقطه
 از آب مجذبه گشته نام دیگر گرفته همان و موجب حقیقت است که از میان من و تو سر
 بر آورده لغوم و اراده سر گشته اگر چه با صطلح اهر حق حواله آن با فراد ان واقع
 است و این داعیه و محبت و مالت جز و نیز کرم است از علت تامه عارف مخلوق
 چون علتیه مالت و غیرت خیمه باین نحو ملاحظه مینماید درین باب غرض میکنند
 لیکن انقیای حق او بجهت شوق نشاء بیشتر نمیتواند شد اندوختی که ازین تحقیق بوجه
 من الوجوه نسبتان و رز و دلیرانه بخود نسبت کنند و در جمیع کردن در سر قدرت
 مسئله الحاح اندازد و حق است و استیلا کند بخواه جمع مقاصد و مطالب بر لویه
 اولی و علم و حب بعد از ان نور و شایع و انقیای حق الحاح و در و حل میکند پس در اول
 معیشت میگوید یا علی یا عظیم بالجمله استیلا کل نه کانه که امهات بر شایع
 التماس است شیخ راسته را در اجمال حاصل بود که این در مقام تفصیل لایق شرح دوم
 است و با ظاهرش نیست ناگهان از عیب بر و بر کشند مشرف می کشند که اندک در نقطه
 و اشکات داشت انجا و انچه شد از جهت نظر و بر تعداد کما من سببه از انساب
 شریفه مثل تعطیل امور و مینشاند فلکیه و کشن و در مراتب لغو ان محتای و و اوقات

که مواعید روحانیه عارفانه باشد همان است که استقرا و کمال من طاعت از عارفان و تقوا
 را مستحق لقب لیکن بعلی تقصید نمیدانست و بهجت او به استقلال متوجه اینجا نیست
 تا آنکه عادت سلسله جنبان شد و اسباب خفیه جالب فیض پیدا آورد آن همه
 بظهور رسید و الله اعلم بحقیقه الحال ها مدینه سادس در عادت که بحسب تدریج
 ظاهر سلسله جنبان گفته برای نزول الامام این دعا بر نفس شیخ ابوالحسن شاذلی
 در خیابان واقع شده که بایک کلیه علوم و فیوض الهیه چه قسم بر یک اسباب نزول
 رکن می شد و علوم آن علوم بحسب سبب شخص و تقید مبدل میکرد و بواسطه
 میبوشد و از نظر ناظر همان مستور کرد و در تیز باین بالمقامیسه شخص علوم جنبه
 قرآن در تقابل شهرات عرب و عادات ایشان میتوان این نکته ۴۰ منقح است
 ثقات تقدیر کرده اند که شیخ ابوالحسن شاذلی در قاهره بود ایام حج نزدیک رسیده
 در آن حالت باران خود ۹ فرسخه که از جانب غیب اشاره رفته است باینکه اصل حج
 گذارم مرکب طلب کنند یا ران هر چند طلب کردند نافتند الا مرکب بری افراتی بر
 همان مرکب سوار شدند چون باران بر داشتند و از عمارات قاهره گذشتند شد بار
 مخالف فریدان گرفت و یک هفته نزدیک قاهره بود هر که مجال تا به بنظر می آمد توقف
 اقامت منکران بران ملحق گشت و در که شیخ میگوید که مرا ایشان حج شده است حال آنکه وقت
 نزدیک رسید و ما اینجا در میان حال افتاده ایم این منته سبب خلق خاطر شیخ شد لیکن
 بقوه طرافت آن را فرمود و بخورد اتفاقا شیخ در قتلو الحجه که باین دعا ملحق شد از
 خواب بیدار گشت و این دعا خواندن گرفت و در پس مرکب و طلب کرد و گفت علی
 بر که الله باران بر دار گرفت اگر بر دارم همین ساعت بار بر روزمانند و ما سه
 بقاهره رساند شیخ گفت و سوسه ۹ بجای طرسمه مد و هر چه میگوید بعد از تحجیب
 صنع الی ما شاکن باران بر داشتند همان بعد از نزول بار موافق بقوت تمام
 همان تا آنکه رسی که گفته ۹ بآن میخسبته بودند نتوانستند گشت و آنرا بریدند و بر

تقصیر
 لعن منکران
 شیخ ابوالحسن
 رحمه الله علیه
 مع طایفه
 و کتی اسلاط
 رسیده بر نفس
 یا سیر نفس
 شد

هر چه تا ترمیم عافیت و سیر و سلامت بمقصد مبارک رسیدند لیکن بر اضرانی
 مسلمان شدند و آن بر اضرانی آزرده خاطر گشت شب خواب دید که شیخ بجهان
 عظیم بهشت میرود و فرزندان او همراه شیخ میروند خواست که در بستر فرزندان
 رود و ملائکه بجز که در آنجا بودند اینان نیستند بایشان چه کار دار وقت صبح
 هدایت الی درگاه راوش بکلمه اسلام خوانند و رفته رفته کار بجای می رسید که صاحب
 مقامات عالیه گشت و اهل آن ناحیه باو لقب میبخشند آن بایک کلیه القاب بزرگ این
 حادثه رنگین شد و عوارض مناسب آن شخص گشت در اول کلام علم الهی و کلامه او
 ۴۰ یاد کرد آنجا بسبب خلقی که توش دل او بود عصمت طلب خود و از آنجا منکران
 کونه ظاهر ساخت و مثبت از خلق و غلبه بران منکران بظهور تخریر و خوبت خود
 آنجا لفظ فقیهت او انصرا فقیه را دو که انصرا فانی اند خیر الناصرین الا و موافق
 خواست و سیر دین حالت و سایر حالات سوال کرد آنجا آتی چند از اول اس که برای
 دفع خلق و عرفی طلب مجرب است تدریجاً بعد از آن آتی چند که در دفع اعدا و اسکا
 ایشان تأثیر دارد خوانند آنجا اول سوره غافر که بجهت حفظ مجرب است تدریجاً در حفظ
 خود ۴۰ از صبیح شروع و باین است که آنجا نیست یعنی که باین ظاهر بعلوم شرعی و فقه
 باشند و اعمال اضر فیض به نیز دانسته اند از سیر عا میبوانند فیض و فو فی در میان کرد
 نکته ۳۰ بقدر تقریر کردیم و معانی که اینجا تقریر نمودیم واضح است و همین است شکر و تحسین
 تعین عموماً بسبب رنگ داشته که سبب نزول آن علوم کرد و در اول علم ها مدینه سابعه
 در بیان اوصاف از صفت شخصیات که بیان بایک کلیه لاحق شده است از جمله قریب سیار
 که در نفس صاف ستر باشند و از اینجا واضح شد که استقامت و قریب سیار در نفس
 و اعتساب بعضی اشیاء و اوقات بعضی سیارات پیش هر ابر و جلال مسلم است لهذا
 در اعمال اضر فیض رعایت آنها میکنند هر چند در شریعت نفی و اشائی برای آن حاصل
 نشد و اینجا روشن شد که اکثر کلمات ولی و علوم و جلاله وی بقدر کتب مستطاب

اینست که

ست و جمال از آیات و اذکار در دفع قلی و خروج هر لحظه سوزناخت و آنچه قبل
ست در جمال در قطع تعلقات طلب اهل اموال و اولاد و نفع مثل یا قاهر یا
الطیوس الشهدی الذی لا یطاق انتقامه یا قاهر یا مدل یا مدل یا مدل یا مدل
عنید بقهر عزیر سلطان یا مدل و غیره یا نفع بهر دوونی آثار و نفع
و انتظار داشتن انصورت مثالی که از صلی الله علیه و آله میجوید و از انجا که است که
چون شخص علی میکند یا ذکر میکند یا ملائکه مولا بر جبهه اعمال آفرین جبهه اعمال
او ثبت میکنند بوجهی که ثواب آن عمل در دنیا و آخرت از کوششها آن صورت
مرقوم پیدا می شود از این موطن انحضرت صل الله علیه و آله و صحابه و سلم ثواب هر
عملی جدا جدا فرموده اند و انصورت هر یک باشد از اجتماع نور سجد و شهادت
و عقیده و بیانات مختلفه فله و کثرت و ضعف و قوه با قوه مثال برای تغییر کار
تعلیق این واقع علم عظیم است و در اینجا انواع علمها منظر آمد و اخطا هر علمی
که چه قدر قوت شهودی دارد و چه قدر سجد و از قوت عقیده جبهه با جمیع شده
ست نمودن و قوت مثالی که در وقت اضحلال پیدا شود و دیگر است و قوتی که در
داشت و دیگر است اینجا را همان اولی است قصه مختصر کاهی کلمه از کلمات الهیه
معنی باشد غیر محسوس همراه نفس تدوین کننده از قید سرور و ابتهاج یا الطاف
و بهر یک شدن نفس نورانی شدن او عارف آنرا معنی آیه گوید ازین قبیل الله
اکبر و سبحان الله و الحمد لله و غیر آنرا معنی است خاصه کاهی ذکر می
تعیین گویند کنند فلان عارف از نوران ذکر پیدا شده است و او اهل این ذکر است
و آن نیز یکی از اهل نوران آن ذکر باشد و از انجا که است که بعضی اسما و بعضی آیات
دالات میکنند بر بعضی صفات الهیه و خلق بآن صفات در نفس عارف کیفیت
ظاهر میکنند آن کیفیت یکبار در دلالات آن آیه و هم باشد و کاهی کیفیت است
آن صفت ذات الهی ۹ و در هر که خواهد فهمید و تخمین این شخص حاضر شود و در

پایه

باینکه را فرمود و آنرا با مطلع عرفا مراقبه آن آیت یا تجلی معنی آن آیه گویند
درگاه عارفان آیه را خواندن آن کیفیت فهمیدن و بیان کیفیت انتقام عباد
دالات کند بر مقامی از مقامات سلوک شد توکل و رضا و صبر و آن مقام یکی از
در دلالات آیه باشد مانند آنکه سابق است و گویند که آیه هم تزیل الکتاب من
الله العزیز الحکیم از دلالات میکند بر اعظم حالات اولیا که خلق بین یا زیدیم
باشد و مانند آنکه سبحی الله لا اله الا هو علیه توکل و هو رب العرش
العظیم دلالت میکند بر مقام توکل آیه ان ولی الله الذی تزل الکتاب من
تولی الصالحین بر حال توکل است یعنی تو جیم شد علی بجانب خط این شخص طهارت
مثل این آیات جایگاه این حالات ۹ و ذکر و توبه باشد نفس ۹ و بران دلالت
مطلقات که حالات بر سلیمان را نمونه است و آن ابرار و اصحاب یحیی اند پس
آیه یا محمدی که در اینجا ذکر بر سلیمان کرده باشد تشبیهی میکند بر حالت اهل ارشاد
جامع که حالات سابقین ۹ و ذکر کنند انتقامی کنند در این جایگاه حالات ابرار و اصحاب
بیان و از همین جا گفته که از اهل این المصلحین علی صراط مستقیم حروف است
اصحاب ارشاد فهم میکنند و از تدوین این آیات بآن صفاتی که میسر و از انجا که
است که اهل اعمال تصدیقیه از چهار آیه بدون مدخله سیاق و سباق و بدون
نظر در شان نزول مضمونی فهم کنند و نیز از تدریس و دعوت بلکه مدبر است
بکار برین و آن انتقام تشبیه باشد با مثال قبول گریزه از ظلم شخص مثل مستم
الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و له عذاب عظیم
مسوق است برای بیان حال کفار اما بطریق نال اسکات اعدا و تفرق در نفس
ایشان کردن که از اینها شخص باز مانند شیعه و مثل القیامه منهم العداوة
و النجاة الی یوم القیامه کلاما اوقلا و انار اطلاقها الله برای تفرق عدا
و دوستی امرایان بکار میبرد و هو الذی انزل السکینه برای دفع غم و آزار

مجلس بیست و نهم
در روز ۱۳

کمالی آدم و بانی استیلاست که شرف و طس طایفه عظیم فخریم سر بر این کمال
 در عالم هم میخیزد و در غیب ملکوت ملقب بقصد ظهور و بروز و میخیزد بی عالم
 محسوس است پس که صورتی که مستقیم در هم مجید دارد و عشق عین یعنی دعایت
 ششمان فی ملاحظه قصد ظهور سر بر این کمال در عالم قاف یعنی درین عالم شد
 قاسمی که خورده و سخت شده حاصل این است که فیض از عالم اعلا نازل شود در این
 عالم و او را مستور کند و مشورت او به ملائکه سازد و هاست عاشر در حقیقت
 دعوت ملک و اشرار عالمی که اول الله بان تصریح باینکه کرده اند و در
 الجوار باب دعوت ملک و دعوت نام حلاله است که بسبب آن نظام عالم را
 خود یار دعوت کننده و این تدبیر و حیل طریق غلبه و قهر بر نظام عالم میباشد
 بلکه خود و احوال خود به حساب می گرداند و مصلحت نماید زیرا که اصل نظام عالم است
 تدبیر الهی است و منتهی تدبیر موافق گردانیدن طبایع و خواص موجودات معشوقه در عالم
 است بخیر طایق و آن قاصد است که تمامها دعوت آن مقدور نیست بشر لیکن
 بحسب تحریر و الهام حکمتی که در آن میکنند مثلا طبیعت در این است که شب
 به غرق کند و طبیعت بر آن قاف میکنند که در دایان مجید و کره نور میل قوی
 است متعال خود از آن ماضی که در حیوان اینقدر لغوات و کثرت در یافتند حیل
 ساختند که مگر از غشب ناکند و باین وجه خاص را فرستاد پس آن
 طبیعت را که باینکه خود را با بوجی بر او لایق موافق باشد و آن عمل افعال
 و کشیدن آنهاست بلکه معانی هم چنین صاحب دعوت یعنی اهل و از کار
 به نیست مخصوصه که آن نیست قناعت دارد بلکه با قهر افعال پس تدبیر الهی
 بود این است که باینکه مقتضا میکند که بر روی فیض گردانند یعنی مشروبات
 ملائکه با قهر افعال صورت حال نمیکند بلکه سحرته در منتهی احسان امداد است
 کنند و از آنجا که در نماز ریه نظام رسد از آنجا که ناز با سخوت دوستی دارد و ملائکه

باب

حال است این است معنی دعوت ملک و علی و جلاله و آن است که داعی تشبه می شود
 بلکه تشبه می کند با آن اسما و در ارض تصرف کند بوجی از جوده مشاقت و در عباد
 در عالم خودی کرد و بوجی شایسته است بد داعی ملک و بوجی که مناسب است بد داعی
 بهایم و آن تشبه به تقویت میکند با حال بسیار که وجود آن عین و در ملائکه دانسته
 است بوجی نظیر آن آن داعیه تقویت میکند تلاوت اسما و آیات که بطریق لغوی
 دلالت میکند بر نوع آن داعیه و بعضی مشروبات سعادت است بجا میبرد و از آنجا
 اجابت که در شرح طلب تخصیص کرده اند مخصوص میگردانند باین اعمال پس بسبب
 این مجموعه عالم متاثر شود بواسطه تدبیر الهی از آن داعیه که متاثر میشود از دوزخ
 از ملائکه و از آن داعیه الهام و احواله در عالم فرو میزند و همچنان رنگ داعی در عالم
 فرو میزند پس گویند دعوت متجانب شد و عالم را تسخیر و تصرف نمود ازین تعبیر را
 دعوت ملک و واضح شد که هیچ اندک و حمل داعیه در خاطر خود و چشم است بجا
 در حق و تقدیر اسما و آیات خاصه بگردن و تلبیس نبات مخصوصه که سعادت
 آن کوب نمودن و اختیار اوقات و اشیاء در رعایت اعمال تصرفیه که از حیث
 دعوت ملک متغیر شده است مثل ابوالحسن شاذلی در کتاب سر خلیل روضه الوعای
 بولی در شمس المعارف همه مشون و مقول است بر رعایت این شرط و بجا که
 اجتهاد و اختراع اعمال تصرفیه را که در دست مانند استخراج اهل استخفاف و این
 به باجمالی گفته و در شریعت امر کرده اند در درجه از غسل و تلبیس حسن شایب و استعمال
 طیب و بیکر مسجد که غلبه است از اعتکاف و باستغفار و در و شوال بودن و نماز
 تقابل کفاردن و خطبه شنیدن و فرض عباد با جماعه عظمه که از آن هم از قبیل تشبه
 ملائکه است این تقیه معلوم شده است که در وقت اول صبح سادق نماز و نماز
 صبح شستن و چشم به بان نور و حقان و یا نور را در کفان نماز یا رکعت طایفه
 و وقت میبرد و داعیه نفس می کشد و الله اعلم و تیز از انفعال غلبه میبرد و

سر و طایفه

مسئولیت اداری و فنی
معاونان و همکاران

کتابخانه آستان قدس

تجدید و اصلاح و ترقی

لیکن رحیم معین است بر حفظ و فهم و عدم تاثیر از وساوس و همسوس و حین
 نشاء الک العصبه میان فواید دارد و اقلند خالق القول الی علما حاج است از
 عیون علیهم السلام رحیم معین است بسم الله بانیاً بحفظ و ایضا القدر حق
 القول برای اسکاات اعدا و اخر الایان مضیت و رحیم معین اطلس الی
 بر سبب اول تسخیر ملوک و امر او علیه در رب و کت و کار بسته که تدریس آن نظر در آن
 و مرض صعب که علیج آن مسیر نشود و حفظ فقیه الی ملکوت کل شیء و طلب
 نفقه القیب و طلب شفای ابر کشیده و طلب انواع کرامات مثل اشرف بر خواطر
 و شرف علی الماء و غیر آن در هب لنا الی قدر و یاتی که کتاب نفقه غیب
 اللهم ربنا انزل علينا ما نحتاج الی و ختم برای بر آمدن حاجات و کفایت
 اللهم لیس لنا امورنا الی و تالیف روحان متناثرین و تحصیل قیامت
 در روح البصرین یا یقین اگر کسی مخلوب حالی شد که حفظ او آید شیخ بان حال
 متعریف همان آیه را کند و بگوید در جملنا من یان الیه اللهم سدا
 و من خلفهم سدا فاغشینا هم فهم لا یبصر و ان اهل خدمت در اخطا هم
 تا لا یبصر و ان و حراز از آفات و دزدان و طامان در بسم الله بانیاً و برای دفع
 زخم و سحر و جنت و اهل جحیم در دست البصر طلب علوم دینیه در هم تغزل
 الکتاب دفع عموم و سبب و اوجاح در بسم الله البصر و جنت و دفع کسی که گمان
 در الاحوال و الاحوال برای هموار باش و خانه و هر چه ازین قید باشد در انصاف
 لیکن در شرف ناید نوشت حفظ اعتقه و نقش فائده خیر حاوی نفقه انتب
 ایضا در ان و لیس الله الذی الخ و رفع سخن و شران حسبی الله برای
 دیگر اهل فتوی و قیبه قدیمه فاکیر و در شرفی سازد بر کجای نبوده شافقت
 الوجوه و خفت الوجوه و قد حاجت بن حل ظلم او بر جانب دیگر و لو شاعر
 لکلمنا الی بر جوی و در ان خانه اندازد و بران رحمت اعدا همین آیات ۹

١٠

برود جانبی و بجزو الشان کبشاید و همچنین عثمان انصاری و برای
در قلوب ریشتم هم نام لا یضران در بهترین سابق نوشته بر حضرت
و برای دروزه هفت بار مکرر کند و هب لنا بعد از آن اذنا السماء المستفت
اذنت لربها و حققت و اذنا الارض صدمت و الوقت ما فیها و تحت
بار و برای زن دم کند برای عینین هفت بار و هب لنا و بعد بار یا قوس
و این هفت بنایت طولی از ذیل است کلام جزئی در آن موقوف بر زن است
میکنایم و این هفت بنیکم از آنست که در اول آن جزو الجوا اعتقاد و احتیاج میماند
و از جهت کس قوت بعضی حرف جلالیه ادعیه جالیه خوانند و میگویند که شیخ از جهت
الضایع علم خود همه باین مراتب خود رعایت کرده است ابتدا میگوید یا علی
عظیم و احتیاج میماند بحسب الله و بسم الله الرحمن الرحیم و لا یضر مع الله
محول و لا یضره الا بالالله الخ و در آن جزو الجوا و بی بین خود که غیر از آن ظاهر
طریق دیگر است اصل اعداد در آن این امور است انقی با اجازت حزب الجوا
الوطا هر محمد بن ابراهیم اکثر الدانی قاتل قرات حزب الجوا علی الشیخ احمد الغضائو
احمد بن یحیی روایت و اجازت علی شیخ الشیخ عیسی المرقی و قد اخذ الشیخ
المدکور عن ابی الصلاح علی بن عبد الواحد الانصاری عن ابی العباس احمد المرقی
عن عمه حید بن احمد المرقی عن ابی عبد الله محمد بن محمد بن عبد الحلیل الشیخ عن
ابیه عن ابی الفضل محمد بن احمد بن محمد بن مزوق الحنفی عن ابی الطیب ان
علموا ان التوشیح عن ابی الحسن محمد بن احمد البطریق عن ابیه عن ابی العزائم
بن سلطان خادم الشیخ ابی الحسن الشاذلی رحمه الله عن الشیخ ابی الحسن علی بن
عبد الله بن عبد الجبار الشاذلی و ایضا اخذ الشیخ احمد الغضائو عن الشیخ محمد
البالی عن الشیخ اللم التهور عن ابی الفهم الغضائو عن شیخ الاسلام ذریا عن

الز

الفرع عبدالرحمن بن العزیز عن الشیخ عبد الوهاب بن علی السبکی عن الشیخ بن عطاه
الدمشقی الدعام الشیخ احمد بن عمر المرقی عن ابی الحسن الشاذلی الغضائو الشاذلی بن
عبد الله بن احمد بن محمد بن ابی عبد الله الدانی الشاذلی بن فقیه در حزب الجوا اندی دیگر
است و آن است که اقامت کردند این فقیه به در مقام شیخ ابی الحسن الشاذلی
تدریس و در حقیقت که بهت شیخ بود متوجه ساختند و بهشت شیخ متلبس گردانیدند و آن
شیخ بر آوردند و معتقدند که آن بیکه آن است به سبب خود در حزب الجوا
بیکه که کوه سخته برایش به صقیع علی تلبسته و منی و منی اخذند و فقهات
نه عطای محمد بن ابی بیکه فقه علوم بسیار ازین کوه مشهور است و در وقت
خویر هر چه محفوظ ماند بخارش آمد تمام شد و مقدمه بنامی و از ده ناممه الحال در
مقدمه شروع کنیم مقصد در شرح کلمات حزب الجوا و هر چه تحت اللفظ و
کلمات شرعیه متعلق باین کلمات و تفصیل الحجه این کلمات مقتضی است بر فرق
قرآن و در آورده فقیه شریعت مرده تا آنکه یک به یک بر حواله بسیار به فقه و کلمات
بآن از علامت رات و تحقیق و تعیین معانی آن باعتبار اعمال و تفسیر باین
شود که کدام کلمه صلاحیت کلام مطلب دارد و الدقیقه علی علم یا علی یا عظیم یا حلیم
یا علیم است و لی و علمت حسب فقه الرب و لی و فقه حسب حسب
من تشاء و انت الغزالی حلیم ترجمه ای بلند تر باین بزرگ قدر ای برادر
ای دانی اسرار تو بروردگار منی و علم تو بر حال من کفایت کننده من است پس
نیک بروردگار است بروردگار من و نیک کفایت کننده است کفایت کننده
من نصرت میدی هر که خواهم و تو غالب مهربانی هاست اول شیخ در اول
کلام حرکت که توحید کند بجنب الهی باعتبار بعضی اسما که از تفصیل آثار مدنی اعظم
مشتق است و این خود به جنبانده و صفت شهید و التوا که در نفس کائنات متخضر
سازد که بهترین اسباب اجابت است و صفت هاست تا انبیه شیخ ابتدا در جنبان

چهارم زیرا که متعلق بود باین چهار رسم پس اگر این چهار را بلیغ
 جنبه این لغز و اختصار را بخیر در وی گامی شده است متعلق است بعلی با جبار
 برمت او بحقیقت تالی عظم و کسب تن برمت او از جمیع آنچه در مساوات و مساوی
 است از ابواب علوی و سفلی و نفوذ نظر او از تدریج برات جزئیة منشوئه در عالم
 بسوی تدریجی جلی که از میان عرش فواره صفت میجر شد و بتعلیم با اعتبار
 ظهور عظمت او در ملک از جهت انقیاد جمیع از عباد الله الصالحین مر او را و در ملک
 از جهت انتشار که از او در ملک زیر که هم ملدا علی متوجه شده است
 به تشریف و تکیه از ازان هم ندانوق در نفوس ملایک سائل برایت کرده
 است و انجا الهامات منعقد گشته است بدین مسئله حدیث صحیح نزول
 قبول در مساوات بنیاد جبرئیل می تواند شد و تعلیم باعث رغبته
 خلق حلق بر فراج شیخ زیرا که از جنود نبیره است بر خود ساعت ب ساعت
 میبالد و در خود مدینه رفته نه به یکی از نفوس حاضرین انجا میکند و نه با کسی
 مناقشه دارد و نه طلب انتقام از کسی مینماید و بتعلیم با اعتبار استیفاء
 قطر صالح از علوم شرعی کسبیه و از علوم و جمیع لدنیه و ابدیه حاج دارد و آن
 علوم و در چند که آن همه از میان نفس اوی جوشد اینجا باید دانست که تدریج
 اعظم بوجه از بوجه تشبیه نمیشود مراتب است بر عارفی که بآن روی آرد
 کثرت همان اسمی که در اصل حلیت مجرب است او بآن منطبق گشته است
 مرشد غالب بر کلام او شرح و تفسیر همان اسم خواهد بود اگر چه بهر
 علم او تفسیر اسم میرسد ها معنی ثالثه شیخ باین کلمه که است
 رجب و علمای حقیقه آه یاد میکند حقیقت نسبت انجا و انرا او به زیر که
 حقیقت این نسبت معرفت ربوبیت است و اعتماد کمال بران و کار ساز
 خود گرفتن او و انرا این نسبت ظهور توحید الهی است در جمیع انچه باین
 شخص

شخص منسوب بود لکن درین نسبت است جوهرت بمنزله آنکه شده به بار و غشا
 شمس غلط کند دوستدار و غش باشد و عذروت از شهید و طیب از مشک و از ترکیب
 هر سه حالت مطلوب بهم میرسد همچنان معرفت ربوبیت از معرفت و اعتماد
 کمال بران که تعلق است و بآن را نمی توان و بآن ملتذ گشتن و از همه آنچه ظهور
 کرده شوائب ربوبیت و این اعتبار به بهتر دانستن کار و دست به جمع
 این هر سه حالت انقال بهر سه وجهین برینست از نسبت است معتبره
 شایسته هر سه کیفیت میباشد و نیز دریک اجتماع آن انقال بهر سه شیخ میخواهد
 که اشاره اجمالی کند بهر یک از کیفیات ثلثه تا نسبت خود به جمیع اجزای آنها متخیر
 سازد و در لفظ است در حق معرفت ربوبیت باور میکند و در لفظ و علمای حقیقه
 اعتماد خود به و در لفظ فتنم الرب و ربی و نعم الحساب حبیبی الله اذ بان
 معرفت و اعتماد بران ها معنی را بعد شیخ در محل استعطاف و تمسید مسئله
 اسم رب را آورد و زیر که رب مقتضی تربیت و تکمیل ربوبیت است و انقال
 او در ربوبیت کمال و اجابت دعا حال و دعا قالی که کمال دعا حال باشد از
 و نیز فرموده اند که هر یک با طبیعت شجریه را بر دارد و ماده جسم برک از پستان
 راه می رسد نام آنرا با اعتبار طبیعت شجریه ربوبیت است و باعتبار برک
 انجا در سوال است و این برک دائمی شد طهر است آن تربیت می نماید و بآن
 تربیت شیر خالص میدهند اگر این برک سو قوت بخیر می بود آن سه راه را دوست
 علمیه او غلی می فرستد و آن سوال قالی بسود در نفوس ذوات الثانیات
 آن غریمت و محبت که فی الحقیقه ترشح ذوات جلیه است تا اثر بر دارد
 و آن جزو هزارم است از علمه تا مد و وجود مرادات او ها معنی خامسه
 شیخ باین کلمه که علمای حقیقه نفس خود به مقام توحید و تقوی باور میدهند طلب

مراد خود از اینجا که بنی آدم مظهر نسیان و کلمات از بخت شمع قبل طلب حاجت
صلواتی و دعائی شروع ساخت تا ترقی آن نیز قابل باشد هم چنان عارفی که
بجز نبه جمع المجمع رسیده است و نسبت با توکل در حق او نزاع نمیکند و سوال تفصیل
مرادات از دوتیه قدر عجایب نمیشود بخت سلسله توکل را در خودی جنبه نفس
خود چه برای او متنبه می سازد تا نباشد که در تفصیل سوالات از صدق مقام
فرو آید این جنبه نیدن النفس را در مظهر سلوة ایجاب است و بمشابه ترقی
ها معنی سادس شیخ درین مقام تفصیل می کند بزرگوار که در وقت القاء
ما را از زبان حضرت خلیل الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بر حسیه است
که حسیه من سؤل علی علمه حیالی و سر در بیا نیست که چون که علی بکار از
کلمات التجا که حضرت خیب و آن کلمه مقبوله شود و هم ملا اعلی متوجه شوند
با یکدیگر مراد و آن کلمه سه عطفه بداند که در ملا سافل و نخست در اعمال او
شعشعانه بر چه تمام می نویسند و از اینجا شدت شروع دعاوت عمل از جسم
خفیف چیز در نفوس جماعات از ملا که سرایت میکند و همه عقلت آن کلمه شایسته
شوند و در ارض را برای التجا وسیله بهتر از آن میسر نیست و اینجا سه فهمیدم
اقتداء روشن شود تفصیل ذکر بالتجارات انبیا صلوات الله علیه هم جمعی
خصوصا همان نظر که در قرآن عظیم حکایت کرده شده نه لفظ عبرانی و فانی
از اینجا واضح کرد و اول دعوت سه بان اعتنا عظیم با یکدیگر مثل دعوت در التوا
لا اله الا انت سبحانک انک انت من الظالمین و دعوت الوب علی
نبینا وعلیه الصلوة والسلام مسمی الصلوات ارحم الراحمین و دعوت ذکر
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام رب لا تدعنا فراقا وانت حیر الواریین و دعوت
حضرت یحیی علیه السلام و الله و احبابه و سلم حبیبی الله ربنا لا اله الا هو علیه توکل
و هو رب السموات العظیم و دعوت حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام

ان مع رب سید محمدین در مقام جمال و سربا اطهر علی اموال الله و استند علی
قلوبهم در مقام جلال و دعوت حضرت علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام ربنا انت
علینا ما ندع من السماء و دعوت حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام رب
انی مغلوب با فاسقهم تمام جمال و سربا لایزال علی الارض من الکافرین
و یار ادر مقام جلال و دعوت حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام ربنا
ظلمنا النفسا و انک تغفر لنا و رحمتنا لکن من الخاسرین الی غیر ذلک
ها معنی سابعه تفرقی که در حضور زهره منصورت در طلب استعداد و روال همان
اصحاب آن مزاج و سیر اتفاقا می آیند کمال استغناء از خلق و رب خود
از غیر اولی نیاز شدن و آنکه مودت و لطف او در نفوس خلق افتد من غیر تفصیل
تا با او بهر عظیم پیش آید نه تهر و افشای ایشان و نه تصرف بالکانه بر او
و نه تصدیق بالذمه صالحه بجا نباشد افرادش بر خصوصیات هم چون لحاظ جماعه که حضرت
ایشان شود اینجا منصف است شیخ گفت رحمانه منصرف من تشاء علی
فلان و فلان او علی علمه اند او علی قومه زیرا که اینجا مقصود حسن و کمال
شخص است که بسبب بعض افرادش روشن می شود نه تخریب خصوص علیه و نه تنگی
حلال او و مقهور شدن او ها معنی ثامن که سیکه از وجود زهره است اگر حجر
بهت او منبسط کرد و بمعرفت اسمها لفظ عزیز و رحیم یا به عزیز و غفار خدا
یا با کینه نه عزیز و قهار و نه عزیز و حکیم زیرا که عزای که از منسوبیات زهره
ست از جهت رحم و لطف و مودت می آید نه از جهت قهر و حکم و عزت از
جهت قهر و شکستن اعدا از منسوبیات مرتب است و عزت بوصف حکم و
سلطنت و فرمان رسانی از منسوبیات شکست لکن رحیم اعم است از
قهار زیرا که رحیم چون مفضل شود بترک مواخذه بر ذنوب بلکه ذنوب ۹
از نفس او اوقات ندان و از هم بر آکنده کردن آنرا مغفرت گویند شیخ رحمه

الله تعالى اعلم باطن اختيار كرد و ترجیح داد اینجا باید دانست که قرآن
 فیه کلمات جمیع از ادکل است اینجا بخیر و قهار گفته اند و یکی غیبه و
 حکیم و یک با غیبه و قهار و هر کس علی حسب مقام خود متمسک می شود باینجا
 و آن ایه تدوین او باشد و وی از اقطاب آن ایه باشد ها مع
 تا سعه باید دانست که این فقره داخل است در جمال بجهت آن منی که صورت
 مثالی که از حدیث فقره می جوشد مناسب دارد با اصلاح نفوس و تربیت
 آنها پس صلح آن است که اگر باشد بر هر رسی که باشد از خوا و اود
 بر آید که رعیت با او موافقت کند و بر و مختلف نه شوند با او سوخت
 سپرد و بروی شرع و عقل تربیت او ظهور آید و خدای تعالی از غیب
 کارهای او با دید که برین فقره موافقت کند و بروی اعتماد نماید
لنسا لك العصمة والحركات والسكنات والكلمات والارادات
والخطرات من الظنون والشكوك والالوهام المساقاة للقلوب
 عن محال الغيوب ترجمه می طلبد از تو نگاه داشتن
 نفوس خود در جمیع حرکات و سکنت که از جوارح نماید شود و در جمیع
 سخنها که از زبان مبر آید و در جمیع داعیهها و مخفیهها که در ضمیر ماحض
 شود از فراغت اعتقادات فاسده و از فراغت تردد و تخیر خاطر و در شر
 او نام آن اعتقادات و ترددات و اوئی که بر پریشند و هاسه و بات
 داشته آنها سه از مطلق علوم حق و تدبیر با حکمت که در غیب مستوف
 و عوام آنرا نمی بیند و نمیداند ها مع اولی اعتقادات حق و باطله
 و اوجس خطرات براه صواب باشند یا براه خطا جنبدلیت از خود
 الله تعالی که بر نفوس بنی آدم کاشته اند تا ایشانرا قریب و بدایت رسانند
 یا بدیرکات بعد و ضلال تحت صومعه در قریب طینیه و راست می شود و قوت

این جمله را در حدیث
 روایت کرده اند

منه

قلب

قلب را در می کرد و بسوی دل پس دوی که ارادت تکیه از ان است و حدیث
 نفس که خطرات کثرت از دست بر روی کار می آیند اگر این نفس حامل اعتقادات
 حق است و شک در تردد و تخیر که با آن او نرفته و او نام شوش او نیست
 امور بر پنج صواب باشد و عاقبت کار قرب و کجاست مشر آید و اگر اعتقادات
 فاسده و در نفس متکثر است و تخیر و تردد و تخیر و او نام شوش او شد قال او
 ضلال و فتن و بعد باشد از خیال فخرشان و تنگشان و از خیال
 صلحشان و جنگشان حرات و صحن و سخا و بخل و ظلم و عدل همه بزرگترین
 جنبد است و در میان جنبد خیر و جنبد شر مقابله و مقابله واقع است یک فالیه
 آید و در هر یک از اینها سر سازند انداختن قدس الله بحکمته اول جنبد که در سوال
 اعتقاد اصلاح حرکات و سکنت و دوی خطرات طلب نموده ها مع
 حقیقت اعتقادات فاسده آن است که جویم کند یا می بخند و واقع و حقیقت
 تخیر و تنگ آن است که ما خیر شده از ادراک حقیقت امر یا قوت خالی و همه
 که با آن قوت مجریده گرفته باشد و او را از دست با مودعه ندید و حقیقت اولی
 آن است که احتمال ضعف و تقیه و وهم او پیدا شود و نفس سه از اطمینان
 در غیبت کل باز دارد و مثال مزاحمت این اشیاء حرکات و سکنت و غیر
 آن آن است که شخصی مثلاً جهاد کفار یا نه منکر می خواست اینجا خیال
 فاسده پیش آید و گوید که هرگاه اعتقاد باطل مثلاً کفار و عصاات جاری اند
 بحسب قدر از فی منبع آنها جو کنیم مزاحمت کند یا عدم مطاوعت و همه خیال
 مزاحمتی که که در باب جهاد و نهی منکر وارد شده رحمت رسانند و همه
 غلبه کفار و عصاات شوش سازد و همه چنین کلید حق گفتن سه این اشیاء رحمت
 میرساند و همه چنین ارادات و خطرات دیده باشی که آدم تمام شب در مقدار
 کوری خفته میماند و او با آن سبب هیچ از فی نیت اما چون بزدین او و همه

مسلط شود که مراطری بر آمدن نیست تلقی شده بیکند بلکه نزدیک است که
بمیرد و آدمی بر قدری که بیع بسوط در زمین آمد و وقت میناید و اگر همین باشد
و برود و بوار لقب کند و هم سقوط در لشکر او شود و هرگز بران نتواند
رفت. ها معنی ناشر اعتقادات فاسده و تحریف و لو غام باطله و در غایت
است که باعتبار مبدأ و ان الت که حدوث این اشیا بسبب این غلطی
بهرت و سبب عقلیه باشد و آثار ملکوت اصل نیست که غلطی آن
امثل فرود آمده باشد قال الله تعالی و مثل کلمه خبیثه الایه غلطی و اعتقاد
حقه و اطمینان که نفس باطله مقتضی آنست که بحسب جلیه و انبیاء بصیر
حیروت و ملکوت منتج آن می شود که کسب قال الله تعالی و مثل کلمه طیبه
کنتم طیبه اصلا ثابت و فرموده فی السماء توفی اطعوا علی حین بان
و بها و دیگر باعتبار تاثیر در حال این شخص که فرع وجود اینهاست و آن شرط
است از مطلق غیوب و در افتادن اشخاص از مطلق کشف و انش که
سبب اثر پذیر شدن نفس از ملکوت و حیروت منتج همین محصلت است
را ذکر می کند زیرا که دی در حالت تکلیف است از هجوم این امور و فراموش
آنها انفعال بوجار و افعال قلب و انرا و این علت تخصیص ذکر است
بحسب ظاهر کلام و برای آنکه شیخ از این جهت افعال است که چشم هم
دوخته است بتدلی اعتقاد و انکشاف میباید و سبب مقتضی شیخ نیست
و این علت تخصیص ذکر است بحسب باطن کلام فخر بر هاشم و اربعه و الی
همه بخیر آدم و یک از اینهاست که شخص جماعه که در سلوک راه تصرف در آینه
یا توقع در آمدن دارند احتیاجی ایشان بسوال عصمت زیاده تر خواهد بود و
مقتضی آنکه شیخ کامل و مکمل باشد و وجهی متعارف و متبصر که شروع در سلوک صراط
مستقیم می کند و وجه عوام قوم عارف مقتضای خواهد که ایشان را
مستقیم

تصرف خدا داد در راه مستقیم داخل کنند بر سره نوبتی بسوال عصمت
در مجاری احوال احتیاج شده بداند از چینه شیخ اول خبر که از خدای تعالی
طلب کرد عصمت در ملکوت و ملکات و کمالات و لوازم بعد از کثرت
ابتداء بمثل این امور هاشمیه خامسه عارف مقتضی هر چند لطف خدا و
بنور بصیقه الله مذهب شد و در توفی الهی در آمده و خانه جنتی خاص
برده و حذر عاده کثرت الوقوع او و شش می آید از این کلمه و در وقت تحقیق
در سر او مستقر باشد اما خیال و وهم مطابق آن سرشته و معانی افعال
هم نرسد و آنرا تفرقه گویند و مشک تحقیق که در حدیث شریف این ۹
خبر تخیل الله است کرده اند همان است قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم یحیی حق بالک من ابراهیم اث رت می فرماید بان آیت که از آن
که یحیی للولایت قال اوله تو من قال بلی و لکن ابطین قلبی پس ایمان دیگر
است و اطمینان دیگر ایمان باینست که یقین در سر تمام شده و اطمینان بغیر
مطابقت و هم و خیال و موافقت رزانه قلبی به معنیست و از اینجه آن
است که در وقت وضع شدیدا فقر بر یقین خود مستقر باشد و قلب بالو
مواظقت کند و مقام صبر میسر نکرده و گاه باشد که احادیث نفس مستولی
شود و خلل و تفتاحات به فراحت نماید و از اینجه آن است که بیشتر
شود و بیشتر احوالی بمطلوبی از مطلوبات خیر و طبیعت شریک با و متمیز
کرد و از اینجا زمره عود از طرق بسیار در خیال او ترسیم گردد چنانکه آن
تصرف صلی الله علیه و آله و اوصیایه علم در رویا دیدند که ظهور درین ایشان
به صورت باشد و توفیق ذات الخلق هم گاهی به وجود و تحقیق آن مدینه
مطهره بود و ابر و ما ارسلنا من رسول و لا یجی الا انما یمق الله الباطل
و انما یمق الله الباطل

انحضرت صلوات الله عليه وآله وسلم کاهی از عمل بخیر عبت فرود می آمدند و
 بمباحات و مکروهات عمل میفرمودند تا بیان شریعت بر وجه تمام واقع شود
 و آن مباح و مکروه در حق ایشان یکی از خیرات بود و بجهت تعلق بیان شریعت
 بآن مجتبهان در احوال و مقامات خود کاهی خدا تعالی فرود می آورد و بعضی
 مواضع سافله و بر فواید آن متنبه می ساخت تا آنصورت یا کار می ساخت
 و بعضی از امور را در آن اوقات و بحقیقت آن مفعول کمال علوس است
 زیرا که تصدیق کرده می شود و بآن حق جمیع لطائف و تمام کرده می آید و بآن
 رحمت مصلحت طلبه در مقام امانت اما جمیع کل علی اختلاف طبقات هم در حق
 و کمال آن متنبه اند که در حق آنهم متنبه اند و لا نظر فی الذین
 یذنبون و بهم بالغفلة والعشی برید و لا وجه ولا فصل عباد
 عتیم ترید و نیزه الخیر الدنیا و الاخره است که کاهی اهل این دنیا
 وقت است بآن بر کار ریافت و خط و سخن گفتن بر عاده و هم اختلاف
 قوم در کلام او است بطاوع و عوالبه و مانند آن در میکرو و جاکه حضرت یونس
 اتفاق افتاد و جمیع دل برست نباید و کارش نزد انبیاست مطلق اکثریه یونس
 اهل این دنیا و هماغه سارده متنافست می رسد محل نزاحت بظنون و
 او کام بسیار است از آنکه آنوقت که در ذکر و او را در مشغول شود و نهایش از
 لغات ملت طلب و بر عاده و غیر آن نه بیند و آن سبب خلق و اختلاف است
 و یاس کرد و از آنکه آنوقت با حدیث است مخصوص مشرفش لیکن در طبع
 و خانی منظم بر غیر و آن مخصوص بر هم زدن سبب عز و نه ماده منی جمع شده
 یا بسبب کثرت اختلاف و در سواد و درم غیر طبعی یا بسبب الق و عادت
 یا بسبب محوسه و در حالت قلبی عجیب عارض گردد بلکه در بعضی
 احوال خطر کشن خود پیدا کرد و از آنکه آن وقت که تصدیق قلب

و کماله

علی الجواهر و به نسبت حضور مشرف کرد و آنجا حیرت و وحشتی درین او کرد و در آن
 حیرت با حضور حالتی بر روی آنرا توحید وجود و اند و از آنکه آنوقت که از آنکه آن
 اشیا در عین واحد و ظهور امر واحد در صورتی بر او متکشف گردد و نمودن
 از بناط احکام به حقیقت ظاهر شده باشد پس بکثرت در مانده و کار باشد که از
 رافضی و عقیده بر آید و شیخ گوید و غیر خیر تقید کند و از آنکه آنوقت که
 توحید افغانی فی الجمله متکشف گردد و در سراسر است هنوز منع نشده باشد که نفی نیست
 و باشد که با آن منجم و فواید این عنی المتکشف و کماله و بقدر متکشف و در آن
 جلست حدیث مرقوم شد که انما النفس ابد الله فلا یلیق به و کان الانسان
 الاثر شیء جبر و این در است در سلم که حضرت مرقوم رخصه الله تعالی عنه به هماغه
 سابعه عوام اقوام را پیش از پیش زوال اقدام پیش از آنکه آنست که در اولی مرشد
 را از پیش از احکام طبعیه بیند که کاهی عارض اند و کاهی طمان و با و جمیع و شوق و هم
 و بر در حقیقت از و اوج و اولاد و مانند آن مشغول شده در اعتقاد ایشان فتور واقع
 شود و اهلا الرسول یا کل الطعام و مشغول فی الاسواق و از آنکه آنست که در عود
 را در گرفتند و استیلا بر کمال ایشان را بر سر طعن حق از استیلا بر سر طعن و طعن
 فکله لای طعن المؤمنین من القوم ان الوحی الیه یطابق الواقع و از آنکه آن
 است که از اولی مرشد طلب کنند که اوقات و تصرف در بعضی امور و از وی آن تصرف ظاهر
 شود و آن بر دیگرانی رسود اعتقاد عمل کنند و فی الحقیقه هر و آن که راست ظاهر کنند
 که مناسب که کتب تنبیه او خواهد بود نه غیر آن در قرآن مجید عظیم چندین حدیث است
 اقوام انبیا علیه السلام بر ایشان اقتراح معجزات میکردند و نمی یافتند و از آنکه آن
 است که اختلاف مظاهر و کماله و اولی و دیگر مظاهر عبادت و در احوال مقامات و جمیع
 در سبب یا خلق الله و لی باشد توکل و ولی باشد و ولی باشد متودد بخلق و ولی باشد

در این کشیده از صحبت ایشان بحیرت در مانند هماغه نامنه بجای ازین
فرود آید و از خاص و احاطه میکند جمیع قوی شخص را و اثر بهمان است
حدیث آمده اللهم جعل فی صرحی نوراً و فی سمعی نوراً الخ و چون این نور
شود در قوس شخص عصمت حاصل گردد و نسبت فعل بوجوهن الوجهه بخدای جل
متحقق گردد کما جاء فی الحدیث فاذا اجبت کنت معصمه الذی مع جمیع
الذی یصبر علی الخ و کما جاد فی القرآن العظیم ان الذین یمانیعون ان
یمانیعون الله و ما ریت اذ همیت و لکن الله رحم و ان حالت عجز
کل افراد بشر است بطاعت این فقره هماغه تا معصیت شخصی که از حال
میکند کمال بر آن دارد باشد شدت بر نفس و او را باین وعی دارد یا معصیت او را
بر آنکه دل کرده باشد این فقره بنایت مناسب است ان شاء الله و این فقره
ازین بلاد خلد من خواهر ساخت فقد استل المومنون و زلزوا زلا الا
شدیداً و اذ يقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و
رسوله الا غرورا ترجمه باین سبب سوال عصمت میکنم که بر آنکه امتیاز عظیم
بیش آمده است مسلمانان را و جنبانیده شده اند جنبانیدن سخت و سوال عصمت
نمیکند در الوقت که میکنند منافقان و آنکه در دین ایشان چهار است و عده
نداده بود ما به خدا و رسول مگر بطریق فریب دادن هماغه اولی فادر فقد
بجهت سببیت است و وقوع مردم در بلا می و شیوع آن بلاد سبب عصمت
میتواند شد و عطف او بر معنی کلام مقدم است زیرا که وقت سوال عصمت
وقت اجتناب مؤمنان است و هم وقت انکار منافقان و مبتلا سبب نشد
مگر بوضف اقتران لهذا در افعال این مواضع وقت را بجای سبب ذکر می کنند
چنانچه در آن و اذ انسته باشی لهذا عطف یک بر دیگر را اعتبار معنی بآن دو وجه

معصیت

معصیت و این شیخ موافقت نظر کن ب الله قصد کرده است غیر آنکه بکار هماغه
فقد آورده تا رابط او بکلام سابق ظاهر شود هماغه تا نبی نزول این آیه در
قصد احزاب بود و وقتی که گفتاری صریح بر مسلمین کردند و حضرت علی الله علیه و آله
و اصحاب و سلم بخند قی شخص گشتند و رسد منقطع شد و ما می شد به پیش آنکه در زمان
بر سبب قصد بقی موعود محکم گشتند و نام و خیال ایشان مطاوعت نمیکرد و بلکه
اسباب مغلوب خود را طمینان بودند غلبه میسر تر آمد و منافقان زبان طعن
گشتند و هر چه میخواستند گفتند درین حالت حضرت ائمه در رسیدگی که نشوین
حال کاروان و تقویت امر مسلمانان میداد و زمین گرفت و بسبب آن بلاد
شد و آن مصیبت منقطع گشت شیخ همین آیه و در اینجا باید میکند هماغه تا نشد
غرض از یاد کردن این آیه و این قصد دو چیز است یکی آنکه ادب سوال کننده و میناه
طلسمه است که حالت مطلوبه یا حالت منافی را پیش نظر خود متصور سازد و در
وقت سوال و لغو تا است و در همان حالت برسد که اصل در تاثیر است
حدیث شریف آمده و اذ کرب السد السد السد السد و بالهدایه هدا سائر الطریق
بر شیخ بزرگ این قصد مستحضر میباید که دل اصحاب خود و طعن منافقان
طریق خود و از آن حالت منافقت میگزیند و التماس میگردم الهی میباید چنانکه گفتیم که سر
گذشت انبیاء با قوم خود مذکور احوال اهل ارشاد و باشد در بیم آنکه در زمین تذکر این
قصد اسباب رجاء و اوقات میدهند و تا حسن الظن بهم می آید و گویا میگوید همان سخت
که مرا این حالت پیش آمده بهترین انبیا را پیش آورده بود و گویا میگوید همان سخت
آن فرمود امید محکم داریم که همان دستور دستگیر نمیکند و زود فی الحدیث حسن
الظن بالله افضل الاعمال هماغه تا بعد با عتبار اعمال بقرینه این فقره
صلاحت روایت دارد یکی آنکه شیخ را خردن دل و بر آنکه کمال عطا یا احادیث نفس

و مرکب از اینها موجود است این هر چهار مورد ذکر کرد و بعضی مرکبات را نیز گویا
 میگویند بهر حال هر مرکبات را بر این طریقیان خود منقسم است هائمه
 را بعد از این چهار مورد است که چون بنده نان را تن و کندی که صد
 شصت کس در اینجا می کرده اند تا به نان او رسیده است اول ایشان
 میگویند که تا اسم از ازاقت و همی کشته مطر است و اغوا ایشان خیار
 و این مشایخ که ضرب کرده شد برای افاده آنکه شیخ یک نشانه برای بنده
 از بنده گان خدا است متوقف میباشد بر شیخ ایشان است که بعضی از این
 آدمی دانند و بعضی را نه بعضی را نه بنده ماده آن است باشد و بعضی
 متقدم و متجاور و بعضی متمم آن را و مثلاً خداوند را بر این فقره میفرست
 تا بدید فرستد اینجا هزار نشانه میفرستد تا این بدیدیت فقره افاده
 است زیرا که کثرت قوت علمیه این تو را میباید که صورت فقر و حاجت او
 و فائده عطا را و بعد بعد از آن قوت عازمه با او باشد و تقویت لغ خاطر
 کند بعد از آن مال از هر جهت که میسر او کرده باشد تا بدید فرستادن میر
 آید بعد از این همه خازن را رام میشا زند که معطل نمند و سرکش نورزد و رسول
 را مقهور میشا زند تا عطف کند و در زیر نوزد را غمزد که محال بود ذکره شیخ
 چون این همه معاملا علم لذت میشناسد در سوال تقیم میکند که شیخ لیاکل
 بجز شیخ لیاکل شی و کلمه ثانیه اهم است از اول زیرا که جز آن کلمه و مجموع
 کل را که بدوشی بر فرد و جویم اطلاق میکنند میتوان کرد هائمه خاصه
 شیخ در حفظ کل بجز هوک و یا من بدید ملکوت کل شی استحقاق میکند
 قدرت و جویبه ظاهر بر هر چیز را و فائده استحقاق آنست که صدق التیاد
 حسن رجا متحقق شود اینجا باید دانست که هر چیز را ملکوتی است خاص و تدبیر

است خاص و شریعت خاص بر آنکه صورت نوعیه و صورت شخصی بهر تنه تقصیر
 و کردار و بعضی اشیاء صفات بر این طریقیان آنست و خواهد بود و یکی از این
 نفس کلیه از ذات بخت قبول کرد و مانند قبول کردن مرآت صورت آفتاب از آفتاب
 شایع شد قهر او در جمیع اشیاء در نفس کلیه بدینوا بدست در هر چیز را از راه پانچ
 جزو آید و فعل خاص می قهر است هر جا بر یک همان جا بر یک کشت قهر خاص
 در غیر ملکوت آنچیز است هائمه سادسده گاه باشد ملکوت مثال برای شخصی
 مستحق کشته ملک شهادت را پس در مثال افاده شده بود و غنا او یا ریاست
 از مراتب قهر ملک که در طالع شخصی آفریده اند از انکه او را پس در خارج
 نشود از این ان یا مثل آن و این شخص ملکوت مثال نام شده است نه ملکوت
 و هم چنان گاه باشد که تدبیر کاوی را بر وفق امر او شخص منسلط سازند و تدبیر
 ملک آنکه کتب حکم عدل تدبیر السموات و الارض آن باشد که مقبوض کرده شد
 حکم تدبیر سما و تدبیر تدبیر تدبیر تدبیر تدبیر تدبیر تدبیر تدبیر تدبیر
 شخصی مال آنکه در حقیقت متولد شده است بعضی اهل الله باشند که صورت مشابه را
 در اینند بویست تمام و کمال حکم کنند که بقدر استع و انبساط انصورت مشابه
 در خارج حادث خواهد شد و از آن خبر دهند و بجز کس مقدار آن حادث تعیین کنند
 و غلط شود شیخ بسبب استع علم لوله که خداست او را داده است این اموری
 شناسد لکن میگوید و شیخ لیاکل بجز هوک فی الارض و السموات و الملک و الملکوت
 هائمه متابعه شیخ بجز عبادت از این تدبیر فائز است و این است از این تدبیر
 با سادت و تنویر شد کثرت احوال و اولاد و اصحاب طول عمر و انس خاطر و طبعان
 و تنبیه امور و شایع بود و آید و شیخ بجز اخوت عبادت از آنست که عبادات این شخص
 علاوه بر تمام در حقیقت عمل او نیست شود و محط آنرا ناقص سازد و هیچ ملکیه از طبعان

نیز که این مقام است هماغه ناله چنانکه این فقره مناسب دارد و عبارت
همچنان است استخوان نموده است بر سر حال که افراد را بر او عین پیش از آن
صفت الهی است از او بگوید و پس از آنجا استحقاق تقدیس که غیر از آن نیست توان
کرد خود بر خود در خدایان مانند شمع که نور و کارهای متعلق باین شخص از غیب
کشیده شدن و تیر از نیستی نماند شمع سفید که مغفرت تعزیر است از آن و انجذاب
او بجا است تقدیس بوضوح نفس و میل جانب مقدس با بوجه افاضه خیرات که غیر
از آن بر هم کرده شده و نیست او را با و رسانیدن که در ذوق عبارت از آن است
و از جمیع شری و در دنیا نیست نه آنکه در حفظ بیان اوست و شیخ باین
فقره نیست تعلیم را بر او هر حکایت میکند که بهتر از آن صورت نه مندر هماغه
را بعد از این باید دانست که چون هیچ یک کلمه را آن میکند از صد ان کلمه
حقیقت نشاید بر روی این کلمه میجو شد در از کار و او را که برای تکلیف حلال
مناجات موانعت بر آن مطلوب است رعایت انجیالات را باید کرد چنانکه
طبیعی حاذق در اقدیر و ادویه مراعات میکند حالیکه را که بگوید که موس
در بدن آدمی اعدادش می نماید از آنکه نقصان اخلاط و انتقاض آن و از برای
آن همچنین عارف مزاج انصورت نشاید در صیغ ادویه مراعات منجمید
پس از کلمه بر صرف ذات الیهی بغير اقتراح ملا حظ و صفی از اوصاف و دلات
میکند صورت نشانی او در غایت تجرد و بارکی خواهد بود و طاقت ظهور را که از
کمال آن عاجز شود و آن را آن نسخه از احکام شریعت بر ده اندازد شریعت
غیر از باب از کار کلمه بر صرف ذات دلات میکند شد الله الله هو او بوضوح
ست بلکه صلی که التفات انجیالات الهی مثل التفات تبعی که بجانب طرفی الجملة
واقع شود در وقت حدیث نظر تحقیق سلب را بجا باشد لاله الا الله الله الله

الحمد لله سبحانه الله استغفر الله توکلت علی الله الاصل ولا حق الا بالله
او کار را با شتاب ذکر ذات ساخته اند در شراعیه الیهی به تفصیل الله اکبر و لا اله الا الله که در اصل است و زیات ذکر ذات اند از عاقله نواحی جمیعها مملو شده
ست و در یاد ذکر صفات سوال و تقوی و صفات مفصله آیات قدرت نهادند
چنانکه در آیه التمس استبداد کردند بکر الله الا الله الا هو المحی القیوم بعد از آن نیز
صفات شری و محموده اند که لا تاخذ سنه و لا نوم لهما فی السموات و ما فی الارض
الح و در آخر سوره مشر هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب الشهادة اعظم
و در سوره غافر نیز در کتاب من الله الغفران حکیم غافر الذنب و در سوره غفران
الله احد الله الصمد له یلد و یزین سر ذوق است از سوره قرآن عظیم قدر و اگر
دلات بر تیرا عد و اوائی آنها و غضب بر آنها صورت نشانی این در غایت شد
و صورت خوار بود و نقصان ظاهر را در بر آن است و ان غیره و لا یغفل عما
جانب انداد قرآن عظیم و در عید و عذاب با ثواب و توبه و توبه و توبه
با لطف و اسان منظم ساخته اند تا ثبت جایز و سکین قلب التفات بواجب
الیهی چنانکه در سوره یس پنج آیه که دلات بر سکین قلب و تقدیر نعم الهی که تقدیم
کردند بعد از آن فرمودند یا جعلنا فی عناقهم اخلالا یا یلهی شیخ منظر بود که سل
سیف میکند بر او که اطلس علی وجع اعدائنا و استخیم علی مکاتبتهم شایسته
و عفت الوجوه اندک آن حرفت او و جلال الهی که آن صحر که در فقره و عاقله
جمال ذکرند هماغه خامسه این باید دانست که خیر عالم برزق و نصرت شده از خدا
الدر مومن به شیهه است بسیار که در عین شرف و چون آبر از زبان بریزند
آب سب است میکند حال این فرد و جمیع سواران عاقله بر سر کشته و بلند را شد کشته مار
و شدت جبر او و باین بلند و است موازنه میکند و کاین شیهه آید و بلند برافکند از

رزق ده مر از هر جا که خواهر زیر او را اعطای بطریق ایضا مراد مقصود است
 و بعضی آن مناسب است به تشبیه بجز مطلق و بعضی مناسب نیست و بهین معنی
 اشاره رفته است در حدیث نبوی از قدرت در دعاها معبر و بعضی که
 با آن است که در کرم از یک خوانند نیست بلکه از خوانند بسیار گاهی از خوانند
 علم باشد مثل اشرف و کشف و گاهی از خوانند قدرت و قدرت باشد مثل
 فتح و خیر و قلع باب او و گاهی از خوانند رزق مانند نفقه الغیب با آن
 گاهی از خوانند مدت که کمال باشد در آن ساعت و گاهی از خوانند اندر وقت
 مثال در شهادت شریف علی الماد و گاهی از خوانند بخوار و روح شریف است
 شرف و تجلیات معنوی که با او ایضا می بینند باز چون عصبه از سلطان
 سیلان بیند از خوانند تا باین شخص هر سه اتمام پیدا کند و ظهور او متوقف
 می باشد بر امور بسیار که علم آن مقدور نیست و لهذا شیخ نیکویدین خراسانی
 رحمت و نیکویدین خوانند و حتمات ها معنی خامسه چند نوع کرامات است
 مسج و لی الله ما شاء الله منفعت است از آن جمله نفقه الغیب است و حقیقت
 نفقه الغیب آن است که تربیت و تولد الهی متوجه دیگر دو نفس ولی و آن
 مقصود شیعه برکت و رزق و انفال اسباب معاش و آنرا صور مختلفه می
 باشد بقدر مزاج شخص و بقدر آنچه در او مندرج است ساخته اند از قوت
 افلاک و این ولی اگر آن صاحب فطانت است می شناسد که از کدام راه می بیند
 و بجهت قدر می بیند و الدنیا شناسد گاهی مدد که سفلیه و معالج بین مانع
 می سازند تا ما محتاج او نباشد و برسانند و هذا قلیل تا در حجلای می رسد
 دل نمی آید می اندازند که بدل کند برای او در بعضی اعیان این دهنده احتیاج
 می سازند بر آن مثل اندر کرده بود و شرف مصرف نیانت الدان شخص

یا زفر

این کلام
 در بعضی
 نسخ
 است

یا زفر لیس لیس که از دادن باین فایده عظیم و نبوی با خودی
 حاصل خواهد کرد و مضطر نمودن او سه در مقامی انداخته و در بعضی
 مستور می دانند عطای خلق را از نظر مردم بگذارد و این شخص نیز می بیند
 که من فلان را داده ام که این دله سبب از سبب معاش باشد برکت
 می بیند تا کفایت کند انواع معیشت او و از آنجمله فراست ساد قند
 کشف و اشراق بر خواطرها و از او ایضا الله تعالی از اصل این معانی
 لیکن در وقت و کثرت مخافته جمعی بهو خیال تویر باشد و جمعی را و هم مقدم
 تر و طایفه را عقل بیشتر قدم تر و هر سه قلب ظاهر و کشف این جماعه در
 رنگ روحی و عزم و متین واجب باشد و از آنجمله نفس لاله کلمات و از طایفه
 میگردانند و با واقع در نفس الدهر من حیث بدر او لایدر رگای از کلمات
 و حرکات افعال کبریه و الخیر بودیت از آنجا استقاده می نمایند و این شخص از
 دانستن اینها و از آنجمله ظهور تا شری در دعا و در ترقی و اعمال تفریطیه تا غلبه
 نفس او متصف شوند از ظهور این ولی مقصود است کرامات او را علنی سازند
 تا عوام او را ببینند و بشنوند و عظم محل او معترف شوند و با او محبت ببرسانند
 و از ظهور مقصود نشد این کرامات می بینند اما عوام را باین آشنا کنند ها معنی
 ساد سر قبول عامه و جاه و رفیع صیت یکی از نعم الهی است مثل مال و درود
 فایده اند در حق بعضی مردم سبب بقدر استعداد آن نعمت اقامت می بیند و با آن
 مخبر صادق علیه الصلوه و السلام در جواب سوال کسی او بایستی انجیل یا انجیل را
 و لهذا شیخ انجیلی بگوید احملنا بیا حمل الکرامه کرامت در اصل بعضی عزت
 و بزرگ است و ستمه الله بر آن جاری شده که چون شخصی در مدد علی محترم و
 کرم کرد و سیلان بیند این اجرام در مدد سائل می آید و می بیند و خبر صادق علیه

در بعضی
 نسخ
 است
 این کلام
 در بعضی
 نسخ
 است

دیگر خطا در تخریب خبر که آدمی آنرا محتمل نداند و طلب کند و فی الحقیقه موجب
 کاسته و رنج و فساد و مضرت باشد و عیانی آن در کتب و اشیا و اخبار
 و عیانی آنست که اشیا و خبری که در کتب و اشیا و اخبار
 میگوید و السلام و العافیه و بینا و دنیا و دیگر آنکه خود قولی
 شود و تخمیل که بعضی را ترا میطل که از آن جهت سهو یا بیکی شغل شود و مهم
 نیز دراز و چون خود غایت شد و دیگری تفویض نماید احتمال دارد که آن دیگری
 کار را نرساند یا او را سهو و خطائی رود و دیگر آنکه تفویض تم نایض
 احوال و اولاد لازم آید از جهت شیخ میگوید و کن لنا صاحبی سفرنا و
 فی اهلنا دیگر آنکه چون در طلب منافع و دفع مضایع خود کند غایب و در ایام غایت
 به نوعی پیش بر آید زیرا که جماعه در آن منافع چشم حرم و غایت باشند یا دفع
 شخص موجب ضرر دیگر و چون الوجوه باشد یا دفع ضرر این شخص موجب کم
 بضاعت دیگر گردد و شرط در سراق و قطع که آن شخص آنها موقوف بر تصرف بر این شخص
 باشد پس استیفاء مقصود بغير كف اعدا از محرم و غلو بیت ایشان در وقت
 میر نشود از جهت شیخ میگوید و اطلبوا اعدائنا و استخرجوا علی کفهم فلا
 یستطیعون المنه و لا یلحقوا الینا هاهنا معناه تا شمس را بر لفت بمحض بر زمین
 نمی طبلد و اشکال می آید و جماعه بصله علی نیت لیکن شخص نقصان کرده است
 طمس و تصویر کرده است منقح طمس و مسح بدین طریقی خبر خود را بر حقی علی و قضا
 علی آثار هم علامت بر بیان کرده اند و مسح در اصل لغت بمعنی تبدیل صورت انسان
 بصورت سبزه تر از آن لیکن مراد اینجا بازو شدن است از حرکتات مثل سبزه کردن
 در عدم حرکت و مسح در گذشتن از جامعی گنجی دیگر و مراد اینجا غیر جانب این شخص
 است بقرینه الیها هاهنا معناه بعد از این دو آیه که اولی نشان استخفاف علی یکایم

طمس یعنی محو
 و تصویر کردن
 و مسح یعنی
 پاک کردن
 و سبزه کردن
 و سبزه کردن
 و سبزه کردن

و آلات میکنند از صفات خدا تا پس بدست کردن شیخ این روایه درین
 موضع برای آنست که کسی میگوید این صفت و بکار خود به مصرف میبرد این
 صفت مانند آنکه در حدیث آمده است اللهم انی استعینک علی عملک و استعینک
 بقدرتک و استعینک من نفلک و استعینک من نفلک و استعینک من نفلک و استعینک من نفلک
 امید قبول را تو تر میگرداند هاهنا بعد از این آیه نکتة است پس چون شیخ
 متعلق است باخلاق الدین روایه او را باید بدین معنی بر وضع اعدایین و تفریب
 مخالفین خود انداختن و نفس او به این کیفیت که تا اثر از آن میبرد و توفیق می سازد
 و او را متمسک میگرداند و می بیند تا آنکه توفیق بخشد و استعینک من نفلک و استعینک من نفلک
 از میان کائنات غریزه و حیوانیت و توفیق میبخشد تا آنکه توفیق بخشد و استعینک من نفلک
 جنبه بی آرد هاهنا معناه این فقره صالح آنست که داعی آنرا از غیب انواع سیر
 در هر وجهی بدان آرد و بدین جهت شروع در کار می کند پس از آن ختم میگرداند
 که با خود او کرد و مجلس در مسکن است و در وقت از قضا یا می باشد خصوصیت
 واقع شود و می بماند و می باشد و حتمی بر آن می و در هر غلبه میکند و بار خواند و پس
 که وجود اعدائنا الی حیوان و حیوانیت ختم گفت کند اسماست ختم و تخریب و استعینک من نفلک
 ظاهر آید پس و القرآن حکم از این المصلحت علی صراط مستقیم نزل العزیز العظیم
 استعینک من نفلک و استعینک من نفلک و استعینک من نفلک و استعینک من نفلک
 یومنون انما جعلنا فی اعناقهم اخلاقی الی الاذقان فهم مسحون وجعلنا من
 بین الیدین سدا و من خلفهم سدا فاعشیا هم فهم لا یبصرین ساهت الیهم
 و عنیت الوجوه الی القیوم و قد خاب من حال ظلمانه و ساهت الیهم و عنیت الوجوه
 مثل ظهور نسیم خوش که شهبان نزدیک ظهور شخص معانی نباشد و ساهت الیهم و عنیت الوجوه
 در عالم شهادت با کمال در شهادت ایشان نظر کرده شد و آنرا مل کرده آید و با کمال در شهادت

دفع غم و استعینک
 و استعینک من نفلک
 و استعینک من نفلک
 و استعینک من نفلک
 و استعینک من نفلک

اسم از اسماء الهی که در آن معنی و فعلی درشته باشد تا نظر نسبت او باین معنی دوخته گردد
و با این معنی تقرب باشد هماغه تا بعد در حدیث آمده که آنحضرت علیه السلام
و خود را از غیور است و میگوید من خسته گفتم که لا یفرولن را و فرمودند که اگر
شیرین است این معنی شود یا از اینجا شیخ دانست که وجه به جنبه ای و خلوت
اعداد است یعنی است و این معنی از زبان عاقل می آید برابر عدم لغت اعداد و کفایت
از عدولت و کذا و ملینه مفتی تا آنکه کرده باشد با سبب قرآن عظیم که انما حم
مفتی سوره مکر کرده شده هماغه تا آنکه شیخ در لفظ هم اللهم ملاحظه متبادر ظهور
فیض الی در صورت رواج کار و پیش رفتن تا آنکه باشد با عبادت و در حدیث حضرت
اشفاق و صفت خفیه از میان صنایع بر معنی در لفظ هم با هم یکا میسر و تا یکسان آن
وجودش با بصورت خاص که ظاهر خود حکم کند زیرا که ای در لفظ در قوت هم معنی
لغوی و تحقیق و در حق شوائی طلم و هم و عبادی است بسیار احتیاج بیان ندارد
هماغه را بعد از آن قوه در انکسار اعدا و طلب جاه و شمت میسر امر او شریعت مفتی
اینرا خوانده که باینکه مردم مفتی کند یا بر حجت شکر و دم کرده بجانب ایشان
هم تا قبل انکسار من الله العزیز العظیم غافر الذنب و قایل التوب شد بدین احباب
ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر ترجمه هم دانسته شد و فرمودند قرآن را
خدای غالب است آمرزنده گناه و نیکو کننده و توبه سخت عذاب کننده صاحب فراموشی
یعنی که توبه مال و زیادت قدرت نیست هیچ مدوی تصور است بازگشت هماغه اولی
شیخ درین معنی خوانست که اگر کسی جامع صفات الهیه که مؤثر است در کفایت مهمات
و حفظ از مکر و نجات تلاوت نماید بعد از آن دعا و میگوید یا علی یا محمد و از آن این آیه
و از آن آیه الکرمین است و دانسته شد در است بر این صفات الهیه و جامع آنهاست و مثال
این آیات طرز آیات و قرآنی است و درین آیه که می آید اسم از اسماء الهی مکرر است

و این اسماء الهی است که در آن معنی و فعلی درشته باشد تا نظر نسبت او باین معنی دوخته گردد
اسماء الهی در مرتبه هبوط و هبوط است بحقیقت سبط که گنجایش تقدیر و ملاحظه
لا علی ولا عین و العباد است است بآن تحقیق سبط من حیث جمیع صفات کمال
و حقوق نوع از شخص و تعین با و است الهی در شرائع الهی است که این اسم ۴ مذکور
نمیکند که در حدیث حضرت که طرف نسبت واقع شد و تقصید ثانی ملاحظه کرد و در تقصید اول از آنکه
مراد از آن در لغت قرآن و ادعیه است و مقصود هدایت نوع بشر است و در وقت انکسار از
علا الی علمه صورت مثالیه بخوبی که تقدیر اکثر افراد است در برابر انصورت است و آن
که نفس الهی باین رتبه خود و تقصید می آید هماغه تا آنکه اسم دوم با حجاب و الله است اسم
سیم عزیر و اسم چهارم عظیم انجا باید دانست که در موطن تدبیر اسماء الهی است اسم است
تاد و عظیم و الله مفتی قادر است که چون صورت الهیه چون منطبق شد در نفس رحمانی قدر
الو شمع شد بر همه انواع و افراد و هر نوع خود و هر نوع ملکوتی دیگر به بداند پس قادر و عزیر
لفظ می آید در این جایگاه است بجای اسماء الهیه که هر عزیر ۴ بر جان و جسم هم تعبیر
و معنی است تعین و شخص تحقیق است پس اسماء الهیه می آید در این جایگاه است بحقیقت
بود و چون در مرتبه عقده شمس از نفس رحمانی جمیع صفاتی ظاهر شد در این صفات و در این
است مرتبه علم و عقده نام او با از آن علم است و صفت از صفات و صفات الهیه
اسم بیچون از کتاب و آن صفات علم است اشاره میکند به صفت کلام حق و تحقیق
صفت کلام حق است که تدلی اظم صورت زعیان نما میسر خود حاضر ساخت و تدلی
نظر از خود و در این معنی صفات کمال فطرت است و شوقی که مانع انشغال حکم فطرت است
لوجه هم درین مقام شمشیر است و در معانی که ناخوش است از فراموشی تدبیر در کارش و جانشین در
موطن خلق تقدیر و الیاده ایجاد صورت و اعراض می نمود انجا بخلیف انحال و اخلاق و
اعتقاد و بعد از استعدا و نوع

[illegible]

کتابت

انما ثبت در مروج شستویه و تبدیل بواسطه یک و شفا یافتن محمود بغیر فعل تقدیر خود و این
 است که باقی ما نیز بر کیفیت خبیثه تا و تنگیه از اسعد از بدن چه شود قوت ملکیت الحاکم مقبیه
 کرد پس انجام آلام شدید پیدا نماید و آن مانند طاعون و صاع و درد اعصاب و کوفت خاطر و
 رست و باز از آن عرض شد از شدت حرارت پس غار الذب اشرار تکیه بنزول فیض
 اوصالی از خطبه القدس و قاهر التوب است و عینا بیایا کیفیت ملائمه بعد تو به حال
 خیر و شد عیال عاقب بار احوالت احوار است و عاقبت اشرار است بیان مقبیه ها مع
 ثامنه اسم نهم در الطول این اثر است بحسب دیگر از اساماء و حقیقت اوقات که نگاه
 کرده شد بصفاست مدح و مدحی آدم پس آنچه مورد مدح می شود او و برابر خدا استوار است میکند
 عبارت است از احوال و آثار و صفات مستعمله ایشان و لیس کلمه حق بر تبارق اسم تشبیه
 گردانند حق و ملک و قرب و علو و عظم و علیم و اثنان از اسمین بحسب سبب ذکر در الطول
 اوصیان این چنین تمام این چنین می نماید ها مع ثاسعه اسم دهم لاله الا هو و این اثر
 است بحسب دیگر از اسامی که آنها بواسطه تغییر کنند و آن آنست که بصفاست نام از نبی آدم نگاه
 کنیم باصفاتی که بعد بحکم و قیود و احتیاج و منفع میاید خود و از ارجحان الوهیت نفی کنیم
 الا شریک و لا ولد و لا له و لا ولد له و لیس بحسب و لا هو و لا عیون و لا یشاء و لا یفعل و لا
 یماثل و لا یشتبأ از اسمین است پس از این صفت تمام این چنین است می تواند شد ها مع ثاسعه
 اسم یازدهم الاله المیهیست و این اثر است بحسب دیگر از اساماء و آن آنست که بصفاست اسم احوال است
 در دنیا و احوال و کبریت در آخرت چون از عیال بیان عوالم نمود در مروج بحسب معانی و کبر
 آیه و چون از کبر بخریم و احوال و شیخ و مروج شوند و قوتش به بقوت خدا که درین احوال
 محلول نمایند معانی دیگر و بعد با عیال این احوال صفا کرده شود خداوند و معانی و احوال
 دیگر الاله المیهیست از احوال است با این چنین از اساماء که بگویم الاله نیز از احوال است پس آن
 ها مع ثاسعه و عشره این اثر نیز دیگر اولیاست که معرفت ایشان بحکمه و اسماء الالهیه سیده است

کتابت

است و آن نصیب شخص است بر ارادت و خلق و توفیق او نمودن و هر او نمود بر دست و بی
ظلم بر حق گران الله بالغ امره پس حال خود و حال آنکه با خود ازین کلام می فهمد
شرف حق و عزت عزب از کلمه و لا تقبل الحماق و لا تقهرهم و بطریق تعقل که در اعمال
تقریبیه مقرب است و این آیه ۹ در ترک نصیبت الکی در باب کفایت معرفت بنمایید هاشمیه
مشهد این آیه است که محبت کلمات و دانشه از نور عرش فرود آید در مدح و عبادت
بلا اسافل از انجا در عالم شهادت پس تقریر میفرماید با الهامات و احاطت انید اعمی
مصور سازد تا غایب شود و کید از غیبه و مدافعت نماید و ملکه سافله هم ملهم است خفا
مغیرت او و خواطر بن آدم بر بار او مشرک گردانید و مانند آن و چون این مشاهد تمام شد
بر عارف حق و جود با حق با ظهور تبدل کل بذات خود دفع شرافت آن فرماید بنده با الهام ملکه
و انچه در حدیث آمده اللهم انما جعلناک من نورهم از همین مقام است و این مشاهد کفایت
ست که از نور عرش میخیزد و اما کفایتی که از مقام تدبیر فرود میریزد بر توفیق عالم بزرگ
نبای و بر توفیق ملکه بر افکار بر مستعد انچه مستعد است و انچه در اصل خلقت او
ست هاشمیه ثالثه این آیه انفع است در طلب کفایت از شرافت اکر در حق و در خلقت
از صلوة بطور صلوة تسبیح این آیه ۹ در چهار رکعت تکبیر بخواند و یاد در دو رکعت
هر رکعت بخواند و اگر دو خط از ذکر است بگوید و یکبار هر روز بخواند تا محبت نور و اگر
نموده است هم کافی بگوید و یا نه بخواند ستر العرش رسول علیا و عین الله بالطمع
الیا بحول الله لا یقدر علیه الا الله من و لا هم یحیطون به و قرآن مجید فی لوح
توحید هر چه عرش فرود شد است بر ما و چشم عباد خدا میبندد پس بگوید یا محمد و خداوند
یا فتیحه که بر باد از ان شیخ شد است میبندد یا الله من و لا هم یحیطون به
از ما به خلق ایشان با شان احاطه کننده است بلکه ازین که قرآنی است به حفظ و در لوح
محفوظ نوشته شده هاشمیه اولی نور عرش که بیان آن گذشت سبل سبل از راه الهامات

لا اظلم بر ابرار میزد و بسبب جلوالن نور املع دنیا و دین ایشان بوجود آید
شیخ آن نور سو در صورت ستر خندش نماید و بان ستر ستر میگردانند از عین حاسدین
و با عین و نکته در تحسین الکت که نور خفایه و همه همه تابع عقد شوند و طلب عبرت
توبه واقع شود مقصود از تحسین است و طلب تحسین بتحسین تراجم و انفع باشد و لعل
میکرد ستر العرش رسول علیا هاشمیه ثانیة حفظ خدا تعالی و طایفه از نور عرش گذشته
بر انداخته عیون خود و نور ستر باین بنده میبخشد و با الهامات و احاطت در طلب است و این
تقریر فرموده امام محمد بن محمد بن شیخ این حفظ به بصورت تحسین که بیان مقام در شفاع
و انچه متوجه شدن نور او میبندد بر ازان دور که در نور عرش تقریر کردیم لهذا احاطه کردیم
و عین الله ناظره الدیاه هاشمیه ثالثه شیخ بیوم بار یکبار در خط ستر و عین مندرج بر ستر
بگوید آتش به یقین بید و مقصود از روشن ستر تقریر میباید که بحول الله لا یقدر علیه الا الله
سبب در مقام است و تکرار طلب هیچ غرض نیست و وقت غرض جان است و روح و جان
هاست و انچه در این کلمات اتصال بود و بعد از کلمات سابق بر شیخ شکسته ساخته باشند که توفیق
مطلوب ازین طریق متوجه او شد است و آن توفیق شد شیخ شمس در صمیم قراول و در آمد است و انچه
نموده ان سبب مکنون و نفسی در دهان ستر کلمه بخواند و اگر بگوید و اگر بگوید ستر است میگوید
و اعطاء نام بان منیما به دوم آنکه طایفه سبب طریق خود و ناکه غرضت و بر یقین از وقوع آن کردن
و بعد از توفیق و عین صیغه غیر برای این نکته است و سبب در طلب ستر کلمه خیر می آرد و انچه از کلمات
شیخ دانسته شد و بعد از آن و جدا اول است هاشمیه خامسه و الله من و لا هم یحیطون به
در باب کفایت که بیان است و وعید شد بر است ایش نرا با نوع عقاب لیکن شیخ ازین کلمه نوی
از استنباطات احاطه میبندد مخلوقات خود از جهت علم و کفایت و حفظ میبندد و این کلمه سبب
چنین آن توفیق منوی میگرداند هاشمیه سابعه بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ اصل منشاء
کلمه بیان تحقیق قرآن عظیم مرد که در کتب این است اما شیخ بوجهی از استنباطات تدبیریه ناظر است

در خبر خود که نقل قول قرآن است بر سید بشیر نموده و می است بر فضل انبیا علیه و علیهم السلام
و استیلا می اندازد و از درون خود مستخرج می سازد و بآن مطلب تحقیق کار می فرماید و می گوید
ایم الله و السعداء و کعبی قور و هم اعظم است در امر خود که بفرستند غایت نافع و
باشد هم معده سابعه این فقره چهارست پنج از پیشتر رخ و سحر و آری بن و هر لحظه
باشد چنانکه اسم الله باینجا چهارست از شرافات در زمان و طایان و نکته در اینجا است
که انجا قرآن عظیم که بفرستد محسوس است آورد و مختصر صورتی نمود که در حفظ از آفات محسوس
آید و اینجا نور عرش بهین بیان آمده و آن امر قابل است و ذکر سر و معین از شرف
زخم نبیه می دهد اینجا باید دانست که صورتها بآیات و ادعیه بآیات اختلافات کمی است
تخلیفات که در ضمن آن کمی است چنانچه مرید مختلف میگردند و الله خیر حفظ او هو اجم
توجه خدا تعالی به تر است از درگاهان نمودن و او هرگاه ترین مهربان است هاشم
اولی این کلمه است که حضرت یعقوب علیه السلام بیان نموده اند و وقتی که بنیامین را به برادر
اولی و نه و از ایشان در باب محافظه او عهد و حکم گرفته اند باز است توکل از باطن حضرت
یعقوب برش زرد و آن سبب بی هر یک است محارقت که بیدار از آن حال می گرفته و کار خود
تقریباً به تر در بیت نموده و حفظ و کلام است بر یک شنبه هاشم ثانی شیخ بنیامین است
حالی از احوال و قدیم و دشمن تلذ و تلذ این آیه میفرمود و آن سبب است برابر با هر دو کیفیت
نوریت از او از آن سبب باین خط الهی گرفته و ترک نموده بر حفظ از درگاه
و تلذ و تلذ این آیه و تحقیق این حالت دلالت میکند و توکل به که کامی است در طلب شیخ
و بر درگاه بر آورد اینحال مشهود این آیه است و در اول و است نزدیک که احوال هاشم
ثالث این کلمه از پنج سبب است حساب خط انفس و اولاد و اموال از متوقع پس اگر شخصی خواهد که
مستحق محو او از کم محفوظ ماند و باز از شرف و آن مأمون باشد در درج آنرا نگیند و بر کافران
یا بر حال بد و آنرا در شمع خود نگه دارد و اگر شخصی در راه خوف قاطع طریق یا در درشت باشد

ایم الله
حساب
سبب

بناظر

بناظر این خبر که بروی تقدیر گذاردند و نماز و صلوات بیشتر بر سید بر صفت صلوات پنج چهارست
کنند و در این کلمه به تعدد بار در آن بخواند و اگر در ذکر شریف لذت دارد و بکار و بکار
این کلمه بگوید و اگر آنرا بگوید و خسته بر روزهای شنبه بخواند و در آخرین ساعات شریف لذت
نوال با هر چه بیشتر از طلوع آفتاب و الله اعلم ان ولی الله نزل الکتاب و هو حق
الصالحین و تو میبینی که این کلمه را در این حدیث آمده و در آخر است قرآن را و کاسری
میکنند شایسته که از اینها معنی اولی این کلمه است که خدا تعالی حضرت یعقوب علیه السلام
آورد و آنرا که بآن قلم فرماید و تمسک کند بر عبادت اصنام امر نموده و ترسانند
تا که این اصنام در حق شما فرخواستند پس خداوند قال الله تعالی ادعوا لشراکم که شراکم
فلا یطعنوا فی الله و لعل الله الذی یزلی الکذاب و هو یزلی السالحین یعنی من از این شایسته
در شرف تر است و از شما و از قبیل شما ضرر بین نخواهد رسید بر آیه کاسری از حدیث هاشم
ثانی شیخ از شیخ یعقوبی از استنباط حالتی به یاری در و آن حالت است که اندامها شرف
در سبب بر این شخص جمع نمایند و به سبب از او از او باز نماند و وی بدل شایسته و لذت
الهی گرفته و در جمیع سواج اعتماد بر و کند و بیکس خیر قدرت و جوید و شرف شایسته و جمیع
نموده به طایفه و سبب دفع مضار و تقوی و تقوی و خود در دست ولایت از درگاه
طریق از خبر شیخ یاسر در دست خصال تصور شد شیخ از شیخ الخال و کند و دل خود
برای آن معنی تا به ستاده اقرب باشد هاشم ثالث اولی و اعظم قولی از آنکه در ضرب
شرف است زیرا که معصود بآن قولی صورت نوعی است و نمانده آن تمام است در دنیا و
آخرت پس اگر شرف که است پس نظر عارف معصوم بگوید و آن قولی از درگاه تعین و مقام عارف
طاهر و شایسته از هاشم رابع قولی که از مولی تدبیر خیر و بانیان بر انبیا الحجه و شرف
شخص وقت تفرغ روح خیر سینه و تحقیق مضامین است و باشد و آن تمام است در حق
کمال و فاسد و قولی که از مولی تدبیر خیر و بانیان بر توکل است این شخص از ابتدا قابل

آیه

10
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100

[illegible]

روز چهارم

اكال با نیت که بعضی طرق دعوت عرب الحوکه بعضی شایع است و اگر کتب دعوت نوشته
اند حکایت کنم تا متعلق به عرب الحوکه باشد که با شتم خاتم جمعی از اهل دعوت
گفته اند هر که خواهد در عرب الحوکه عمل نماید اول نیت ادا رضاء با ترک حلالی و حلال
و اعتقاد روز چهارشنبه و پنجشنبه و روز جمعه روزه دارد هر روز بعد از غل که یک
یکصد و بیست بار بخواند یا دوازده روز یا تا افزونی نور ماه هر روز سی بار بخواند
گوید غفر عنی این حدیث را برای آن اختیار کرده اند که در حیات شمس صد و
ست در ضمن سده شصت و دوازده مرتبه و الله اعلم اگر کاش خواهر که در
زبان رساند یا در صورتی افتد که در زبان غالب باشد نیت یا این عرب بخواند
بر دست نیت کند و دست تمام اعضا فرو داند و اگر در کار ری در یانه باشد یا
در مقام خالی مصفا و غسل و در کت نماز کند و در ولید از سلام این عرب پنج بار
نیت یا بخواند برای محبت دوازده بار یا نیت یا بخواند هر کس که بدرد و چون
مهربان رسد نیت یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند
گوید خداوند را محبت فلان بن فلان در دل فلان بن فلان پیدا شود و در میان
بخواند هرگاه آن شخص بمقابل او رود قدر کلاب برکت دهد یا لیده بپوشد و در آن
بر اقدار اعدا دوازده روز هر روز سی مرتبه بخواند چون با طمس علی و جود اعدا
باشد و الوجوه برسد نیت یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند
بعد از آن بخواند خداوند اقله تر البقره خود مسئلا کردن و چشم و گوش و زبان را و رایت
کردان فقیر گوید عقیقه شش که در دین دشته باشد برای او شرف الوجوه
مناسب تر است و شخصی که دشته اوازجه امور دنیا بعد طمس برای او لایق تر است
شاه دوازده روز هر روز دوازده بار بخواند و چون بر اسم الله الدی لا یفریح اسمه
برسد نیت یا بخواند و تتر از من القرآن ما جوتها و رحمة للمؤمنین یا شفی شفا

نورانی

نورانی

نورانی

نورانی

نورانی

نورانی

نورانی که بعضی طرق دعوت عرب الحوکه بعضی شایع است و اگر کتب دعوت نوشته
اند حکایت کنم تا متعلق به عرب الحوکه باشد که با شتم خاتم جمعی از اهل دعوت
گفته اند هر که خواهد در عرب الحوکه عمل نماید اول نیت ادا رضاء با ترک حلالی و حلال
و اعتقاد روز چهارشنبه و پنجشنبه و روز جمعه روزه دارد هر روز بعد از غل که یک
یکصد و بیست بار بخواند یا دوازده روز یا تا افزونی نور ماه هر روز سی بار بخواند
گوید غفر عنی این حدیث را برای آن اختیار کرده اند که در حیات شمس صد و
ست در ضمن سده شصت و دوازده مرتبه و الله اعلم اگر کاش خواهر که در
زبان رساند یا در صورتی افتد که در زبان غالب باشد نیت یا این عرب بخواند
بر دست نیت کند و دست تمام اعضا فرو داند و اگر در کار ری در یانه باشد یا
در مقام خالی مصفا و غسل و در کت نماز کند و در ولید از سلام این عرب پنج بار
نیت یا بخواند برای محبت دوازده بار یا نیت یا بخواند هر کس که بدرد و چون
مهربان رسد نیت یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند
گوید خداوند را محبت فلان بن فلان در دل فلان بن فلان پیدا شود و در میان
بخواند هرگاه آن شخص بمقابل او رود قدر کلاب برکت دهد یا لیده بپوشد و در آن
بر اقدار اعدا دوازده روز هر روز سی مرتبه بخواند چون با طمس علی و جود اعدا
باشد و الوجوه برسد نیت یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند یا بخواند
بعد از آن بخواند خداوند اقله تر البقره خود مسئلا کردن و چشم و گوش و زبان را و رایت
کردان فقیر گوید عقیقه شش که در دین دشته باشد برای او شرف الوجوه
مناسب تر است و شخصی که دشته اوازجه امور دنیا بعد طمس برای او لایق تر است
شاه دوازده روز هر روز دوازده بار بخواند و چون بر اسم الله الدی لا یفریح اسمه
برسد نیت یا بخواند و تتر از من القرآن ما جوتها و رحمة للمؤمنین یا شفی شفا

نورانی

نورانی

نورانی

نورانی

نورانی

نورانی

المدينه

علم الله اني ارجو
 علم الله اني ارجو
 علم الله اني ارجو
 علم الله اني ارجو
 علم الله اني ارجو

1891
 (1891)

نسخه ۱۰۰۰۰
 نسخ ۱۰۰۰۰
 نسخ ۱۰۰۰۰
 نسخ ۱۰۰۰۰
 نسخ ۱۰۰۰۰

[illegible]


10

و در آن روز که از سر آمدن خود

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

1872

Handwritten notes in the left margin, including the word "فصل" (Fasl) and other illegible script.



وَصَحَّ الطَّبَقُ بِمَنْعِ مَوْجِبِ دَوَائِدِ الْخَطِّ الْمَحْذُورِ
فِيهَا لَيْدٌ لَمْ يَنْفَعِ أَذَى الْبَرِّ الْخَشِيءِ
وَالْبَعُوضِ وَدَرِجَتِي كُنْتُ
وَالْمَسَاكِينِ

اذا انزلت الخواص وهر بار بران دست
کمال داشته که در آن حواله باشد خود را در
کاسه که اندازد و در آن

[illegible]

لست اراكم حتى ياتكم من الله ما لم تعلموا
بما هو الا ان الله قد اراد ان يضل
الذين كفروا من عباده واولئك هم
الضالين

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

ن	ب	ج	د
ه	ا	ك	ز
ما	ر	و	ف

ن	ب	ع	٤
٥	ل	ك	٢
٦	ر	و	٢
٧	٢	٦	١

5	2	6	1
---	---	---	---

تفصیل
نظروں میں

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل يوم من أيامه عبادا لله
والعباد عباد الله كفته بذلك الكتاب
ومثله في كل يوم من أيامه
ابن عباس مرفوعا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الأيام كلها
لكن عاقبة بعضها عودا وبعضها خسرانا فخير الله فيه سبعين
مئة فاليوم الثالث خسر فيه قتل قابيل ما بين وبين اليوم الخامس
فيه اخرج آدم من الجنة وفيه رسل الغدا على قوم يونس عليه السلام
وفي يوم نوح في نوح واليوم الثالث عشر قد نزل البلاء على
ايوب وفيه سلب عن سليمان ملكه وفيه قتل اليهود واليوم الرابع
والعشرون خسر لان الله تعالى خفف فيه قوم لوط ومنع النصارى
فنازير ومنع اليهود فخره وفيه شق يحيى بن مريم واليوم الرابع والعشرون
خسر لان الله تعالى خلق فيه فرعون وفيه ولد وفيه ادمي الرومية
وفي رسل الطوفان وجراد والقمل والضفادع واليوم الخامس والعشرون
خسر لان فيه شق عزير ورجل سبعين امرأة وفيه طرح اكليل
في النار وفيه عقر اقرصا وفيه دم عليهم الغدا واليوم السادس والعشرون
اكرم الله النبي محمد لان الله تعالى رسل الرخ فيه على قوم عاد واسكنهم
الجنة





